

سرمقاله

"نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم!"

به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!"

پایان جنگ ایران و عراق برای قدرتهای امپریالیستی به معنی سازمان دادن یک هجوم غارتگرانه جدید به جامعه تحت سلطه ما زیر نام "بازسازی" بود، امری که پیش از هر چیز ایجاد یک فضای "امن" برای سرمایه داران در ایران و "تضمین امنیت" سرمایه گذاری های امپریالیستی را می طلبد. در نتیجه طبقه حاکم برای ایجاد این فضا نیاز به سازمان دادن یک سرکوب عظیم برای فرونشاندن آتش خشم و نفرت توده های تحت ستم ما داشت. در شرایط تشدید تضادها و بحران بزرگی که در جامعه تحت سلطه ما بوجود آمده بود، سران تبهکار جمهوری اسلامی به رهبری شخص خمینی جلاد برای حل این بحران و تأمین شرایط امن لازم برای سرمایه گذاری های امپریالیستی زیر نام "باز سازی" به صحنه آمدند. در چنین شرایطی وجود هزاران جوان کمونیست و مبارز و انقلابی در سیاهچالهای کشور یک "خطر" بالقوه برای پیشبرد برنامه های ضد انقلابی دیکتاتوری حاکم محسوب می گشت. به این ترتیب اعدامهای وحشیانه فله ای برای "پاکسازی" زندانها سازمان یافت تا شرایط برای "بازسازی" امپریالیستی آماده گردد. صفحه ۲



"کمونیسم کارگری" در رکاب ماشین جنگی آمریکا!

در ادبیات طیف نیروهای سازشکار و همچنین طیف رنگارنگ نیروهای پرو امپریالیست نظیر احزاب منتسب به "کمونیست کارگری" به تأسی از تبلیغات امپریالیستی عنوان می شود که گویا هم و غم داعش برقراری "اسلام واقعی" و یا بازگرداندن جامعه به ۱۴۰۰ سال پیش در دوران مجد و لاطائفاتی از این زمره می باشد. در حالی که یک نیروی مسلح به آگاهی انقلابی می فهمد که "اسلام" یک ایدئولوژی و لافافه است که در شرایط متفاوت می تواند توسط طبقه مشخص در خدمت توجیه منافع اقتصادی- سیاسی آن طبقه قرار گیرد. اما آیا منادیان این گونه تحلیلها کوچکترین سخنی از ماهیت طبقاتی نیرویی که عملکردهای جنایت کارانه اش را با اسلام و از آن محدودتر یک شاخه اسلام تزئین می کند ارائه داده اند؟ خیر چرا که چنین تحلیلی اگر بخواهد بر واقعیت منطبق باشد، نمی تواند جز چهره سیاه طبقه بورژوازی بحران زده و انحصارات امپریالیستی متشکل از بزرگترین گروههای مالی و دولتهای وابسته را در پشت عبا و ریش داعش نشان دهد. صفحه ۶

در صفحات دیگر

• اطلاعیه سازمان: آنها مرگ را

سرودی کردند! ۱۳

• دو خبر کارگری ۱۵

• نام هائی که در حافظه توده ها

ماندگار اند! ۱۷

• چریکهای فدائی خلق و بختک

حزب توده خائن (۶) ۲۰

۱۱ سپتامبر، سالگرد کودتای "سیا"

علیه سالوادور آلنده !

... سالوادور آلنده پس از رسیدن به ریاست جمهوری، برنامه خود را که "راهی بسوی سوسیالیسم" نام گذاشته بود را پیاده کرده و در همین چهارچوب بسیاری از صنایع را در کشور ملی اعلام نمود. از آن جا که شیلی نیز مثل خیلی از کشورهای آمریکای لاتین زیر سلطه امپریالیسم و در چنگال شرکت های چند ملیتی قرار داشت و منابع طبیعی آن غارت و چپاول می شد، این "ملی کردن" در تضاد آشکار با سیاست های امپریالیستی و منافع انحصارات امپریالیستی و از جمله آمریکانی ها قرار گرفت و به همین دلیل هم از همان ابتدای شروع برنامه های سالوادور آلنده، امپریالیسم آمریکا توطئه کودتا بر علیه او را طرح ریزی کرد تا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آن را به اجرا در آورد.

صفحه ۱۴

بانک مرکزی اروپا و

چشم انداز اقتصادی دنیا!

مهمترین جنبه نشست بانک مرکزی اروپا، نه تصمیم گیری های بسیار مهم در آن (مانند کاهش نرخ بهره و تصویب خرید اوراق بهادار) که نشاندهنده تداوم سیاستهای انقباضی و رکودی این بانک، بلکه فضای حاکم بر این نشست، یعنی اظهار ناتوانی این نمایندگان طبقه سرمایه دار حاکم بر اروپا در مقابله با گسترش بحران اقتصادی حاکم بر سیستم سرمایه داری و اعتراف آنان به این واقعیت بود که با گذشت ۶ سال از شروع پروسه فروپاشی سیستم مالی جهان سرمایه داری در ۲۰۰۸، نه تنها هنوز نتوانسته اند سیاستهای مالی-اقتصادی مؤثری برای بهبود این وضعیت پیدا کنند، بلکه خود را هرچه بیشتر غرق در بحران وخیم مالی می بینند. صفحه ۱۶

تجمع امسال خانواده های شهدا در گلزار خاوران که برغم تمامی تمهیدات سرکوبگرانه کرکسان حاکم با گلباران مزار آن عزیزان صورت گرفت، تلاش ارزشمندی برای حفظ یک سنت انقلابی بود. برگزاری این تجمع بار دیگر از عزم خانواده ها و خواست عمیق قلبی مردمی خبر داد که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی حاضر به فراموش کردن این جنایت بزرگ و توقف دادخواست خود برای مجازات عاملین جنایتکار آن یعنی سران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و کل حافظین نظام استثمارگرانه حاکم و حامیان بین المللی شان نبوده و نیستند. فرا رسیدن سالگرد این جنایت خونین فرصتی برای نیروهای انقلابی ست تا حقایق این نسل کشی جمهوری اسلامی را با نسل جوان کشور خود نیز در میان گذارند.

لینک زیر قابل دسترسی ست:
<http://www.shahrvand.com/archives/53685>

از سوی دیگر، فرا رسیدن این ایام فرصتی برای نسل جوان مبارز کشور ماست که بسیاری شان در جریان این نسل کشی و یا بعد از آن بدینا آمده اند، تا با درک دلایل، اهداف و واقعیت این نسل کشی و هویت آمران و عاملین اصلی این جنایت بزرگ و همچنین شرایطی که این قتل عام در آن صورت پذیرفت، آگاهی و شناخت خود از چهره دشمنان واقعی شان را ارتقا دهند و در مرز بندی با کوشش نیروهای امپریالیستی برای نفوذ در این عرصه مبارزاتی، پرچم مبارزه جانباختگان راه آزادی و برابری را با عزمی قوی تر در اهتزاز نگاه دارند.

این نسل، نسلی ست که درست به دلیل وسعت کشتارهای رژیم در آن دهه خونین، بسیاریان یا فرزندان و وابستگان قربانیان دهه ۶۰ و قتل عام سال ۶۷ بوده و یا با خانواده های آنان به شکلی رابطه داشته و دارند و به هر حال آنها را می شناسند. این نسل نیروی فعال حاضر در صحنه اعتراض و مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی است؛ ولی حاکمان کنونی و دستگاه سرکوبشان با اعمال یک خفقان و سانسور شدید، کوشش کرده اند تا جوانان ما کمتر از تاریخ مبارزه نسل انقلابی پیش از خود و ابعاد عملکردهای تبهکارانه این رژیم بدانند و از واقعیت تاریخ مملکت خود نیز کمتر آگاه گردند. فرا رسیدن سالگرد این جنایت خونین فرصتی برای نیروهای انقلابی ست تا حقایق این نسل کشی جمهوری اسلامی را با نسل جوان کشور خود نیز در میان گذارند و با انتقال تجارب زنده امکانات هر چه بیشتری برای صیقل دادن آگاهی انقلابی آنان در اختیارشان بگذارند.

تردیدی نیست که تاریخ سراپا جنایت ۳۵ سال حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی مشحون از صفحات سیاه آغشته به قساوت و وحشیگری بر علیه توده های



نه می بخشیم و

نه فراموش می کنیم،

به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!"

سرکوب و قتل عام زندانیان سیاسی از هیچ کوششی برای تسهیل جنایات جمهوری اسلامی و سرکوب نیروهای مخالف این رژیم (و در واقع مخالف خود) کوتاهی نکردند. اما در سالهای اخیر همین امپریالیستها به میدان آمده و کوشیده اند که با راه اندازی پروژه های رسوایی نظیر "ایران تریبونال" به کمک نیروهای راست و پرو امپریالیست و مشارکت برخی از نیروهای سازشکار درون صف خلق، در نقش دایه دلسوز تر از مادر در جنبشی که برای احقاق حقوق و خون جان باختگان دهه ۶۰ جاری ست نفوذ کرده و آن را از دست مردم و نیروهای انقلابی در جهت اهداف ضد انقلابی شان خارج نمایند. چنین است که امسال نیز در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی برخی محافل امپریالیستی یا از طریق نهادهای باصطلاح حقوق بشری و غیر دولتی و یا با استفاده از نیروهای راست به شدت در این عرصه فعال شده اند و در چارچوبهایی شبیه پروژه رسوای "ایران تریبونال" به برگزاری مراسم "یاد بود" و "عدالت جویی" برای زنان و مردانی افتاده اند که یکی از آرمانهای آنان نابودی سلطه امپریالیسم و نظام استثمارگرانه وابسته به آن در ایران بود.

در همین رابطه به طور مثال در تاریخ ۱۳ سپتامبر (۲۱ شهریور) در تورنتو در سالگرد "کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷" مراسمی برگزار شد که سخنرانان آن اکثرا از میان نمایندگان و رهبران احزاب امپریالیستی حاکم بر کانادا و برخی نمایندگان پارلمان این کشور به علاوه شماری از حامیان و گردانندگان کارزار رسوای "ایران تریبونال" بودند. نگاهی به گزارشات منتشره راجع این مراسم و سخنرانیهای آن نشان می دهد که پیام اصلی این مراسم تبلیغ "انسان دوستی" و "احترام به حقوق بشر" دول امپریالیستی ای نظیر کانادا ست که در جریان نسل کشی دهه ۶۰ از حامیان واقعی جمهوری اسلامی بودند. (گزارش مراسم فوق در

هر ساله فرا رسیدن سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، فرصتی است تا خانواده های دلیر و مقاوم قربانیان این کشتار، توده های شریف و تحت ستم و تمامی انسانهای آزادیخواه و مبارز، با تلاش در زنده نگاه داشتن خاطره تمامی انقلابیون و مبارزینی که در جریان این نسل کشی وحشیانه جان باختند، پیگیری و فداکاری انقلابی آن عزیزان در نیل به آزادی و برابری را پاس داشته و از آن مهمتر پیمان مبارزاتی خود با آرمانهای انقلابی آنان را با کوشش در ادامه راهشان، محکم تر نمایند.

تجمع امسال خانواده های شهدا در گلزار خاوران که برغم تمامی تمهیدات سرکوبگرانه کرکسان حاکم با گلباران مزار آن عزیزان صورت گرفت، تلاش ارزشمندی برای حفظ این سنت انقلابی بود. برگزاری این تجمع بار دیگر از عزم خانواده ها و خواست عمیق قلبی مردمی خبر داد که هیچگاه و تحت هیچ شرایطی حاضر به فراموش کردن این جنایت بزرگ و توقف دادخواست خود برای مجازات انقلابی عاملین جنایتکار آن یعنی سران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و کل حافظین نظام استثمارگرانه حاکم و حامیان بین المللی شان نبوده و نیستند.

در چارچوب چنین شرایطی ست که به روال یکی دو سال اخیر پس از به کار افتادن پروژه "ایران تریبونال" ما شاهد تداوم تحرکات ضد انقلابی نیروهای راست برای کنترل و به انحراف بردن انرژی مبارزاتی و خشم و تنفر به حقی که در میان خانواده های زندانیان سیاسی و توده های تحت ستم ما علیه دژخیمان حاکم جریان دارد، هستیم. این تحرکات در حالی صورت می گیرند که در بازخوانی حوادث انقلابی ۲۶ سال پیش، نمی توان از یاد برد که امپریالیستهایی که در مبارزات نسل انقلابی و شجاع دهه ۶۰ سیمای دشمنان نظام استثمارگرانه حاکم بر جامعه تحت سلطه ما و رژیم جمهوری اسلامی را بخوبی تشخیص می دادند، در جریان

روی کار آمدن دار و دسته رفسنجانی را به نفع پیشرفت و آزادی جا زده و فضای تبلیغاتی در مورد ایران را از دروغهای بیشمارانه راجع به "تغییر" ماهیت جمهوری اسلامی و ظهور "اعتدال" و "میانه روی" در آن انباشته ساختند.

به این ترتیب، در مقطع این جنایت تاریخی یعنی کشتار سال ۶۷، این قدرتها و ماشین تبلیغاتی‌شان با کتمان واقعیت جنایات فجیعی که به دست جمهوری اسلامی انجام شده بود و نشر دروغهایی مبنی بر "استحاله" رژیم در افکار عمومی غرب، یکبار دیگر با تمام قدرت و به هر قیمتی برای حفظ نظام جمهوری اسلامی به کمک این حکومت ضد مردمی آمدند. قدرتهای امپریالیستی و در راس آن آمریکا که دستانشان تا مرفق به خون خلعهای تحت ستم جهان و ایران آلوده است، آگاهانه چشم بر جنایت بزرگ سال ۶۷ بستند و به واقع در آن شرایط بحرانی نیز ماهیت واقعی ادعاهای خود در دفاع از "دمکراسی" و "حقوق بشر" و ... را نشان دادند. با چنین سیاستی آنها در واقع دست های خونین سگ زنجیری شان، یعنی خمینی و دار و دسته اش را، در کشتار فرزندان مبارز مردم و دریدن پیکر زخمی توده های ما باز گذاردند.

اما خورشید حقیقت در زیر ابر های فریب پنهان نماند. در آن شرایط ملتهب و بحرانی، در جو ترس و وحشت جانسوز خانواده هایی که در اثر قطع چند ماهه ملاقات با عزیزانشان نفسشان در سینه حبس شده بود به تدریج در اثر افشاگری و اعتراض خانواده های مقاوم و نیرو های انقلابی، گوشه هایی از ابعاد کشتارهای شنیع و انبوه تابستان ۶۷ آشکار گشته و هر چه بیشتر علنی شد. این امر نفرت عمومی را بر علیه سازماندهندگان این کشتار یعنی رهبران و دست اندرکاران جمهوری اسلامی و حامیان بین المللی آنها برانگیخت و چهره ضد خلقی نظام وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را هر چه عیان تر به نمایش گذارد.

در چنین شرایط ملتهبی، پس از افشای نسل کشی جمهوری اسلامی، خواران ها و گورستانهایی که مرتجعین شب پرست بر آنها نام "لغت آباد" گذارده بودند، به محل تجمع بستگان قربانیان و مردم آزادیخواه و مبارز و عرصه ای جدید از مبارزه و مقاومت جنبش انقلابی بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی تبدیل شد. این اماکن امروز به رغم تمامی فشارها و بگیر و ببند ها و ضرب و شتم های جمهوری اسلامی به میعادگاه "آبایی" ها یعنی فرزندان، همسران و مادر و پدران و جوانان مبارزی بدل گشته است که با حضور و تبدیل آرامگاه های کشته شدگان‌شان به گلزار، در هر فرصتی در آنجا گرد می آیند و با "گشتگان" خویش چنین نجوا می کنند "نه شما نمرده اید، چرا که خاطره تان و میراث کینه ای که به جا نهاده

یک "کمسیون مرگ" از سوی سران جمهوری اسلامی تشکیل شد. کمسیون مرگ بنا به دستور و فتوای شخص خمینی جلاد، این آخوند مزدور امپریالیستها که در زمان روی کار آمدن رژیمش شخصا به قدرتهای امپریالیستی یعنی آمریکا و شرکا تعهد داده بود که اگر به قدرت برسد ارتش را حفظ کرده و "جریان" صدور نفت ادامه یافته و مهمتر از همه سرکوب "کمونیستها" و انقلاب را قاطعانه پیش خواهد برد، تشکیل شد و با شقاوت تمام و در جریان محاکمات ۲-۳ دقیقه ای و منتج به صدور حکم اعدام، هزاران قلب تپنده که جرمی جز عشق به خلق و کینه به دشمنان آزادی یعنی جمهوری اسلامی و امپریالیستهای حامی آن نداشتند را از تپیدن باز داشت.

عزاداری برگزار کنند و یا حتی سنگ قبری را برای آرامگاه آنان تعبیه کنند. در میان اعدام شدگان بودند بسیاری که حتی حکم محکومیت و زندان خود را نیز سپری کرده بودند ولی چون از نظر زندانیان بر مواضع خویش پایدار بودند همچنان در زندان نگاه داشته شده بودند و به قول خود زندانیان، "ملی کشی" می کردند.

موج اعدامهای گشتاپویی جمهوری اسلامی خارج از زندانها را نیز در نوردید. بسیاری از زندانیانی که مدتی قبل آزاد شده بودند مورد هجوم پاسداران و اطلاعاتی های مزدور قرار گرفت و آنها مجدداً دستگیر شدند و آنها نیز بدون رعایت کمترین حقوق انسانی در چنگال زندانیان دیکتاتوری حاکم، مقابل جوخه های اعدام قرار داده شدند. در کرمانشاه و کردستان، دژخیمان جمهوری اسلامی حتی به "تسلیم شدگان" یعنی پیشمرگانی که با زمین گذاردن سلاح و ترک صحنه جنگ با رژیم از مدتها پیش به خانه های خویش بازگشته و زندگی معمولی داشتند و ظاهراً مورد "عفو" قرار گرفته بودند نیز رحم نکرده و برخی از آنها را نیز "قاطعانه" در مقابل جوخه آتش قرار دادند و یا دار زدند. خلاصه آن که دژخیمان درنده خویی که بسپاریشان این روز ها چهره گرگ صفت خود را با لباس "اصلاح طلبی" پوشانده و در مذمت "خشونت" و قهر، داد سخن می دهند، در آن روزها اعمال خشونت و قهر ضد انقلابی در حق توده های مبارز را به کمال رساندند و از هیچ جنایت و وحشی گری ای در حق آنان غافل نشدند.

تمامی این جنایات وصف ناپذیر که نقطه عطفی در یک دهه سرکوب سیستماتیک انقلاب مردم ما توسط جمهوری اسلامی محسوب می شد در زمان وقوع، با سکوت معنی دار و در عین حال با حمایت هر چه بیشتر قدرتهای امپریالیستی از جمهوری اسلامی روبرو شد. در شرایط حمام خونی که در ایران توسط مزدوران سرمایه تحت ریاست جمهوری رفسنجانی بر پا شده بود، رسانه های دروغگوی امپریالیستی

در بند مملکت ماست. اما بدون شک قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که نقطه اوج کشتارهای دهه ۶۰ توسط جمهوری اسلامی بود را باید به حق سیاهترین لکه ننگ در کارنامه رژیمی قلمداد کرد که در پیشبرد ماموریت ضد انقلابی خویش برای سرکوب انقلاب توده ها و حفظ نظام استثمارگرانه حاکم هیچ مرزی از جنایت و تبهکاری را ناپیموده نگذاشت.

در آن ماه های خون و گلوله و مرگ، در تمام شهرهای کشور هزاران زندانی سیاسی که شامل نسلی از "جوانه های نورسته خلق" یعنی پرشورترین نوجوانان و جوانان پوینده راه و آرمان "حماسه" های "مقاومت" و الهام گرفته از دلاوریهای "کارنامه خون" بودند، نسلی که با سرود "سراومد زمستون" در پی آزادی، استقلال و رهایی از قید ظلم و استثمار به دستان توانای خود رژیم وابسته شاه را سرنگون کرده و برای بر پای جشن "بهار خلق" به میدان آمده بودند، به جرم تلاش برای تداوم انقلابی که آغاز کرده بودند دسته دسته در مقابل جوخه های آتش جمهوری اسلامی قرار گرفتند و یا به چوبه های دار کینه و نفرت این دشمنان خلق آویخته شدند.

برای پیشبرد این ماموریت ننگین، یک "کمسیون مرگ" از سوی سران جمهوری اسلامی تشکیل شد. کمسیون مرگ بنا به دستور و فتوای شخص خمینی جلاد، این آخوند مزدور امپریالیستها که در زمان روی کار آمدن رژیمش شخصا به قدرتهای امپریالیستی یعنی آمریکا و شرکا تعهد داده بود که اگر به قدرت برسد ارتش را حفظ کرده و "جریان" صدور نفت ادامه یافته و مهمتر از همه سرکوب "کمونیستها" و انقلاب را قاطعانه پیش خواهد برد، تشکیل شد و با شقاوت تمام و در جریان محاکمات ۲-۳ دقیقه ای و منتج به صدور حکم اعدام، هزاران قلب تپنده که جرمی جز عشق به خلق و کینه به دشمنان آزادی یعنی جمهوری اسلامی و امپریالیستهای حامی آن نداشتند را از تپیدن باز داشت.

در تهران، کرج، شیراز، اصفهان، اهواز، همدان، سنندج و کرمانشاه و ... نخست ملاقات زندانیان قطع شد و سپس در عرض چند هفته جلادان رژیم در خفا زندانیان سیاسی را دسته دسته به دار آویختند و البته آنجا که طنابهای دار و جوخه های آتش جواوگی تعداد اسرا نبود، هجوم به بندها و آتش زدن برخی از آنها و سوزاندن زندانیان، جلوه های کثیف و وحشیانه دیگری از ظرفیت ضد خلقی جمهوری اسلامی در جنایت و قساوت را به نمایش گذارد. دژخیمان "دوب شده در ولایت فقیه" بعد، بسیاری از آنها را حیوانه در گورهای دست جمعی و بی نام و نشان دفن کردند و بیشمارانه خانواده های داغدار را تهدید نمودند که نباید هیچ گونه مراسم یادبود و

"بررسی و مطالعه کند" (رجوع شود به حکم مقاماتی دادگاه ایران تریبونال در پایان مرحله دوم این دادگاه که توسط سازشکاران خدمتکار این پروژه امپریالیستی با القابی نظیر "تاریخی" و "نقطه عطف" و ... مزین گشت ولی بلافاصله پس از مشاهده اوج رسوایی ای که این "حکم دادگاه" نمادین برای این نیروها به بار آورد، سریعا توسط کارگزاران "ایران تریبونال" از سایت این "دادگاه مردمی" حذف شد!) تجربه ای که بار دیگر نشان داد دخیل بستن به قدرتهای امپریالیستی چه عاقبت رسوائی دارد. و نمی توان برای دادخواهی شکنجه شدگان و جان باختگان یک جنبش انقلابی دست گدائی بسوی جلادان آنها دراز نمود.

در نتیجه یکی از وظایف نیروهای مردمی افشای هر چه وسیعتر تلاشهای دشمن برای راه انداختن و مقبولیت بخشیدن به پروژه هایی ست که که زیر نام "زندانی سیاسی" و "دادخواهی" برای قربانیان اعدامهای وحشیانه در صدد کانالیزه کردن جنبش انقلابی ای که در این عرصه جریان دارد به کانالهای مورد دلخواه امپریالیستهاست.

سر آخر لازم است برای آگاهی نسل جوان در مورد علل واقعی قتل عام سال ۶۷ به طور خلاصه وار گفت که:

کشتار هزاران زندانیان سیاسی در مقطع پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق و نوشیدن "جام زهر" توسط خمینی جلاد صورت پذیرفت. جمهوری اسلامی ۸ سال پس از آتش بیاری در یک جنگ امپریالیستی که منافع آن به جیب بزرگترین سرمایه داران بین المللی و داخلی و قدرتهای امپریالیستی می رفت، در سال ۱۳۶۷ در شرایطی مجبور به قطع جنگ و سر کشیدن "جام زهر" شد که بنا به اسناد منتشر شده راجع به وضعیت آن دوره، ماشین جنگی رژیم در گِل فرو رفته و دیگر، قدرت بسیج بیشتر توده های عسایان زده و اعزام آنها به جبهه های یک جنگ ضد خلقی با "کلید بهشت" را نداشت. رژیمی که ۸ سال تمام، کلیه خواستها و مطالبات برحق مردم را زیر نام جنگ وحشیانه سرکوب کرده و تحقق آن خواستها را فریبکارانه به بعد از جنگ موکول کرده بود ناتوان از پاسخگوئی به کوچکترین نیازهای اقتصادی و اجتماعی توده ها با نشانه هایی از یک برآمد بزرگ توده ای (در شرایط جنگ وجود مخالفت وسیع با جنگ و شورش های ضد جنگ کوچک و بزرگ در این یا گوشه کشور) مواجه بود که می توانست به نقطه خطر و شروعی برای انفجار اعتراضات کارگران و توده های به ستوه آمده تبدیل گردد.

از سوی دیگر، پایان جنگ ایران و عراق برای قدرتهای امپریالیستی به معنی سازمان دادن یک هجوم غارتگرانه جدید به جامعه تحت سلطه ما زیر نام "بازسازی" پس از جنگ بود، امری که پیش از هر چیز

هیچ جنبش دادخواهی دمکراتیک و مردمی که برآستی مدعی ستاندن حقوق حقه و کسب عدالت برای هزاران کمونیست و مبارز سلاخی شده در دهه ۶۰ باشد، نمی تواند با به حراج گذاردن خون و آرمانهای انقلابی آن عزیزان، بلندگوی مراسم های بزرگداشت را بدست عالی جنابان بورژوازی که خود و اربابانشان مستقیم و غیر مستقیم در حیات و جنایات جمهوری اسلامی ذی نفع بوده اند، بسپارد. نمی توان اهداف بزرگ انسانی هزاران زن و مرد جان باخته در مبارزه خونین آن مقطع را که برای انقلاب بر علیه ظلم و ستم به میدان آمده بودند به یک پرونده حقوقی و آکادمیک تبدیل نمود و هدایت آن را به دست "دادستان" ها و "قاضی" هایی سپرد که بند نافشان با محافل امپریالیستی و وابستگان آنها گره خورده است.

از سوی دیگر باید به بازی گران در این بساط فریبکارانه و رسوا متذکر شد که هیچ جنبش دادخواهی دمکراتیک و مردمی که برآستی مدعی ستاندن حقوق حقه و کسب عدالت برای هزاران کمونیست و مبارز سلاخی شده در دهه ۶۰ باشد، نمی تواند با به حراج گذاردن خون و آرمانهای انقلابی آن عزیزان، بلندگوی مراسم های بزرگداشت را بدست عالی جنابان بورژوازی که خود و اربابانشان مستقیم و غیر مستقیم در حیات و جنایات جمهوری اسلامی ذی نفع بوده اند، بسپارد. نمی توان اهداف بزرگ انسانی هزاران زن و مرد و نوجوان و جوان جان باخته در مبارزه خونین آن مقطع را که برای نابودی سلطه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و پیشبرد انقلاب بر علیه ظلم و ستم به میدان آمده بودند به یک پرونده حقوقی و آکادمیک تبدیل نمود و هدایت آن را به دست "دادستان" ها و "قاضی" هایی سپرد که بند نافشان با محافل امپریالیستی و وابستگان آنها گره خورده است. این کاری ست که نیروهای مشارکت کننده در پروژه "ایران تریبونال" نظیر نیروهای پرو امپریالیست درون این پروژه و همچنین سازشکارانی نظیر نیروهای وابسته به سازمان فدائیان-اقلیت خفت آن را به تن خریدند. اما این نیروهای نادان و سازشکار به این حد از سقوط هم بسنده نکردند و دست در دست جریانات ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم در پایان "دادگاه نمادین" لاهه در سال گذشته مجبور شدند تا ننگ انتشار "حکم" رسوا و ضد انقلابی (و البته "مقدماتی") قاضی های عالی جناب "ایران تریبونال" را نیز به تن خود بمانند و مطابق یکی از مواد این حکم، از یکی از جلاد ترین مجامع ضد انقلابی وابسته به امپریالیسم یعنی "سازمان همکاری اسلامی" بخواهند تا به "کمیسسیون مستقل دائمی حقوق بشر" خود ماموریت دهد که موارد نقض حقوق بشر در مورد قربانیان این کشتار های جمهوری اسلامی را به عنوان "اولویت حقوق بشری" به رسمیت شناخته و

ایدبرای شعله ور کردن آتش های جوان کافی ست!" و چنین بوده است که در طول ۲۶ سال گذشته، خون آن انقلابیون همواره "آتش های جوان" را "شعله ور" ساخته و خانواده های قربانیان و مردم حق شناس با حفاظت از "خاطره" و "میراثی" که آن عزیزان به جای نهاده اند "خنجرهای انتقام" خلق را برای آن روز موعود، یعنی روز خیزش بزرگ توده ها ، "صیقل" داده اند. واقعیتی که از چشم دشمن نیز پوشیده نمانده و تلاشهای آن برای مقابله با این خطر را دوچندان کرده است.

مردم ایران و نیروهای مبارز و مترقی به یاد دارند که در طول ۲۶ سال که از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ می گذرد، دولتهای غربی و نهادهای باصلاح طرفدار حقوق بشر و دمکراسی و آزادی بیان وابسته به آنها برغم سلطه دیکتاتوری مطلق در ایران نه تنها کمترین حمایت و فضای دمکراتیکی برای افشای حقایق مربوط به این جنایت رژیم و کشتار سیستماتیک دهه ۶۰ در افکار عمومی فراهم نکرده اند، بلکه همواره کوشیدند تا جمهوری اسلامی را در لاپوشانی ابعاد این جنایت بزرگ و واقعیت آن یاری دهند. اما در یکی دو سال اخیر در چهارچوب سیاست آلترناتیو سازی هایشان همین قدرتها با صرف پول و امکانات تبلیغی و مادی به میدان آمده اند و مدعی "پرونده دادخواهی" خانواده های قربانیان و بازماندگان آن جنایت تاریخی شده اند. این قدرتها از جمله تحت پوشش کارزاری به نام "ایران تریبونال" تلاش نمودند با سوار شدن بر خواست مردم ما مبنی بر مجازات آمرین و عاملین کشتار سال ۶۷ این خواست را با موعظه صلح و آشتی با دژخیمان و شکنجه گران، از محتوا تهی سازند.

تا آنجا که به "ایران تریبونال" می گردد، بررسی تجربه این پروژه که از چند سال پیش با بودجه نهاد های امپریالیستی و مشارکت برخی از نیروهای سازشکار درون صف خلق درست شده و در سالهای اخیر با ادعای برگزاری "دادگاه های" موازی، از درد ورنج و اشک بحق برخی از جان بدر بردگان کشتار دهه ۶۰ و با وابستگان دردمند آنها، به مثابه ابزاری برای پیشبرد مقاصد و سیاستهای بورژوازی جهانی سوء استفاده می کند، منعکس کننده تلاش دشمن برای مصادره این جنبش اجتماعی می باشد. چرا که خطی که در این تلاشهای آگاهانه و با برنامه دنبال می گردد آن است که مساله زندانی سیاسی و جنایات ۲۵ سال گذشته جمهوری اسلامی، از مساله ضرورت انقلاب به منظور در هم شکستن کلیت مناسبات استثمارگرانه ای که مولد زندان و شکنجه و اعدام است جدا گردد و این جنبش اعتراضی در کانال سیاستهای قدرتهای امپریالیستی مورد استفاده قرار گیرد.

برخی اظهارات جلادان رژیم در مورد

کشتار مخالفین و اعدامهای دهه ۶۰

خمینی جلاد، رهبر جمهوری

اسلامی در مرداد سال ۱۳۵۸

"اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد..." من انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می کردیم، تمام جبهه ها را ممنوع اعلام می کردیم و آن حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل می دادیم و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم."

مجد مجدی گیلانی، حاکم شرع دادگاههای انقلاب در اوایل دهه ۶۰

"شورای عالی قضایی راجع به اعدام گروهک ها تصمیم گرفته است. قاضی نظر می دهد، یکی از مجتهدین دینی که شرایط اجتهاد در آنها است، به رویت می رساند. هوادار و سمپات ملغی است، آنچه معیار و میزان در محاکمه دادگاه شرع است، عبارت از عملی که این فرد به منصف ظهور رسانده عمل ملاک نقدی و محاکمه است، ...الله اکبر! آنهایی که برای دادگاه محرز شده جاسوس اسرائیل هستند بر دادگاه، حاکم شرع واجب است به حکم قرآن این محاربین به سزای عمل خود برسند."

صادق خلخالی، حاکم شرع انقلاب اسلامی، شهریورماه ۱۳۶۳ صبح آزادگان

"من با قطعیت در گنبد وارد شدم، و یکی از کارهای برجسته و انقلابی در گنبد. ۹۴ نفر منجمله توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را بنده اعدام کردم. ۹۴ نفر را اعدام کردم نه یک نفر را. می گویند قتل رهبران ترکمن عمدی بود، من توماج، مختوم، واحدی و جرجانی را بگذارم زنده بمانند که چه؟"

در هجوم به جنبش توده ها و پراکندن فضای رعب و وحشت و تروری که بطور منطقی پس از کشتار بر جامعه حاکم می شود را برآورده می ساخت؛ و این یکی از ملزومات مهم تامین امنیت سرمایه های امپریالیستی از طریق برقراری فضای رعب و وحشت و سکون مبارزاتی در جامعه بود. در نتیجه، آن چه که به مثابه واقعیت تاریخی در جریان حوادث این مقطع بحرانی از تاریخ جامعه ما باید بر آن تاکید شده و نگذاریم که در گرد و غبار زمان و در فضای تلاش دشمنان مردم برای فریب توده ها فراموش گردد این است که اولاً نسل کشی دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که نقطه اوج آن کشتار بود، تعرضی ضد انقلابی برای سرکوب جنبش انقلابی توده ها بود که به یکی از مهمترین نیازهای سرمایه های امپریالیستی در پایان جنگ، برای بازسازی نظام و هجوم شدیدتر به سفره تهی زحمتکشان ایران در دوران پس از جنگ پاسخ می داد. به واقع، "پاکسازی" زندانها به منظور جاده صاف کنی برای "بازسازی" نظام انجام شد.

ثانیاً، بنا به تمامی اسناد و شواهد موجود همه جناح های رژیم زیر حکم و فتوای رهبر نظام یعنی خمینی جلاد، در سازماندهی و اجرای این جنایت هم نظر و متفق بودند و اتفاقاً "اصلاح طلبان" و "اعتدال طلبان" امروزی که در ارکان بالای تصمیم گیری نظام و دولت آن مقطع حضور داشتند، نقشهای کلیدی در تحقق این پروژه جنایت کارانه بازی کردند. با توجه به این واقعیت، تلاشهای مذبحخانه امروز برخی از سردمداران دار و دسته موسوم به "اصلاح طلب" در "بی اطلاعی" از این جنایت و انداختن مسئولیت این قتل عام بر دوش "محافظه کاران" و از این طریق تلاش برای تطهیر خود و کلیت نظام جمهوری اسلامی از مکافات این نسل کشی، یک دروغ بیشمارانه بیش نیست.

و سوم و مهمتر از همه آن که این کشتار، با حمایت و سکوت خود امپریالیستها انجام شد و نقش منافع و کوششهای آنها در حمایت از جمهوری اسلامی و حفظ و بقای این رژیم وابسته در آن مقطع بحرانی و انجام این جنایت، غیر قابل کتمان است. این واقعیت را نیز باید بیان کرد که کوتاه زمانی بعد از این تعرض خونین و قتل عام آن سال، موج جدیدی از جنبشهای اعتراضی با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" اقصی نقاط ایران را در نوردید. در تهران، قزوین، اراک، زنجان و مشهد خیزش توده ها لرزه بر پیکر سران جمهوری اسلامی انداخت و بعد زندانها بار دیگر از مبارزین و مخالفین انباشته شدند.

در سالگرد قتل عام سال ۶۷ یکوشیم با پیگیری راه و آرمانهای انقلابی جانبختگان آن دوره، پاسدار ارزشهای مبارزاتی نسلی از پاکترین فرزندان کمونیست و مبارز مملکتیمان باشیم که در کشتار سیستماتیک دهه ۶۰ و قتل عام سال ۶۷

ایجاد یک فضای "امن" برای سرمایه داران در ایران و "تضمین امنیت" سرمایه گذاری های غارتگرانه امپریالیستی را می طلبید. در نتیجه طبقه حاکم برای ایجاد این فضا و تداوم بقای نظام استثمارگرانه خویش نیاز به سازمان دادن موج جدیدی از یک سرکوب عظیم برای فرونشاندن آتش خشم و نفرت توده های تحت ستم ما و برقراری خفقان داشت. در شرایط تشدید تضادها و بحران بزرگی که در اثر انباشته شدن خشم انقلابی توده ها در جامعه تحت سلطه ما بوجود آمده بود، سران تبهکار جمهوری اسلامی از تمام دار و دسته های تشکیل دهنده حکومت به رهبری شخص خمینی جلاد برای حل این بحران یعنی خطر انفجار جنبش توده ای در جهت تامین شرایط امن لازم برای سرمایه گذاری های امپریالیستی زیر نام "باز سازی" به صحنه آمدند.

بدون شک در چنین شرایطی وجود هزاران جوان کمونیست و مبارز و انقلابی در سپاهچالهای کشتور یک "خطر" بالقوه برای پیشبرد برنامه های ضد انقلابی دیکتاتوری حاکم محسوب می گشت. زندانیانی که تجربه انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ و تجربه سرکوب های خونین سالها مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی را نیز از سر گذرانده بودند و اکنون صرف حضور هر یک از آنها در صحنه جامعه، امکانی برای گردآمدن و تشکل مردم به منظور گسترش و دوام جنبش اعتراضی آنها را فراهم می کرد. این پارامتر یعنی "زندانی سیاسی" مانعی بزرگ در مقابل تحقق سیاستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی بود. در نتیجه برای حل این معضل پروژه "حل مشکل زندانیان سیاسی" در دستور بالاترین مقامات وقت به رهبری امام جلاد قرار گرفت و جمهوری اسلامی برای حل این مشکل تصمیم گرفت تا صورت مساله یعنی وجود "زندانی سیاسی" را پاک کند. اعدامهای وحشیانه فله ای برای "پاکسازی" زندانها سازمان یافت تا شرایط برای "بازسازی" امپریالیستی آماده گردد. در پیشبرد این ماموریت امپریالیستی بود که دژخیمان جمهوری اسلامی "گورستانی چندان بی مرز شیار کردند که بازماندگان را هنوز از چشم خونابه روان است." به راستی که این کلام پر از درد و خشم زنده یاد احمد شاملو، شرح حال بسیاری از توده های ما در سراسر ایران است.

با ارتکاب به چنین جنایتی بود که برای سرکوب کاری کل جامعه ملتهد و آماده انفجار و عقب نشاندن آن، کشتار زندانیان سیاسی در دستور کار قرار گرفت. کشتاری که در جریان آن نسلی از کادرهای جوان جنبش انقلابی مردم ما به طور فیزیکی و به وحشیانه ترین شکلی توسط دژخیمان حاکم از صحنه خارج شدند. این نسل کشی توسط قصابان حاکم، یکی از مهمترین اهداف ضد انقلابی سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی را

توسط دژخیمان رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به جرم عشق به آزادی و برابری و کینه به امپریالیسم و سرمایه داران و استثمارگران جان شیفته شان را نثار رهایی کارگران و زحمتکشان کردند. در سالگرد این فاجعه یکوشیم تا پژواک فریاد فروخته خانواده ها و بازماندگان آن عزیزان و صدای حق طلبانه مردمی باشیم که در زیر سلطه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی می خوانند: "نه می بخشیم و نه فراموش می کنیم! به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!"

سیاست ارتجاعی دلخواه امپریالیستها و سازماندهندگان داعش حرکت می کنند نیز یکبار دیگر خود را نمودار سازد.

هر چند مواضع رسوا و ضد انقلابی مدافعان "کمونیسم کارگری" به تبع از رهبر فکریشان یعنی منصور حکمت در جریان برخی از مهمترین رویدادهای اجتماعی و تحولات سیاسی، ماهیت این نیرو به عنوان یک نیروی پرو امپریالیست و پرو صهیونیست را از مدتها قبل برای افکار عمومی جنبش انقلابی روشن کرده است، اما هجوم امپریالیستها و مرتجعین به حیات و هستی خلقهای تحت ستم منطقه در جریان بحران اخیر و تبعات فتوحات و پیشروهای داعش زمینه جدیدی برای نمایش پرده دیگری از تداوم سیاستهای پرو امپریالیستی این جریان بوجود آورده است، اما پیش از پرداختن به این موضوع لازم است به سابقه سیاسی این طیف نگاهی کوتاه بیاوریم.

بر کسی پوشیده نیست که در سال ۱۹۹۹ چگونه این جماعت تحت رهبری منصور حکمت، از حمله ارتش ضد خلقی عراق به کویت و اشغال این کشور که موجبات جنایات بسیار هولناک بر علیه مردم کویت و سرانجام لشکر کشی عظیم آمریکا به منطقه را فراهم آورد دفاع نموده و با این توجیه ردیالنه که کویت "کشور" نیست و یک "اردوی کار" یا "بازار کار" است از این تهاجم پشتیبانی نمود. منادبان "کمونیسم کارگری" در جریان فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز با تلاش برای پژواک دروغهای بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی که منافع امپریالیسم آمریکا و جریان سیا ساخته القاعده و بن لادن را متضاد نشان می دادند، بر عریده های جنگ جنگ تا پیروزی بوش پسر و "جنگ بی پایان" وی نیز صحنه گذاردند و نشریات و قلم زنان این طیف با نشان دادن "اسلام سیاسی" به جای امپریالیسم به عنوان دشمن اصلی کارگران و زحمتکشان، به سهم خود برای ماشین جنگ و کشتار ارتجاعی ترین جناح های نظامی امپریالیستی آذوقه تهیه کردند. همین جماعت کمی بعد با اتکاء به ایده هایی نظیر امپریالیسم "متمدن" و "سکولار" و "اسلام" ارتجاعی (ایده های ساخته و پرداخته اتاقهای فکر بورژوازی) لشکر کشی تجاوزکارانه آمریکا و ناتو به افغانستان که زیر پوشش سرنوشتی طالبان صورت گرفت و کشتار و ویرانی و سالها اشغال مستقیم نظامی افغانستان را باعث گشت را توجیه کردند.

مواضع اکثریت قریب به اتفاق مدافعین "کمونیسم کارگری" در ارتباط با بحران خاورمیانه و قضایای هزاران تن از توده های بی گناه و زنان و کودکان فلسطینی توسط



"کمونیسم کارگری" در رکاب ماشین جنگی آمریکا!

رنجیده سراسر منطقه حاکم کرد و جنایات توصیف ناپذیر آنها در قضای و به صلیب کشیدن و اعدامهای دست جمعی قربانیان، نفرت عمومی را بر انگیزد، نیرویی نظیر سازمان مجاهدین با رسوایی تمام از این دار و دسته دست ساز امپریالیسم و ارتجاع به عنوان "انقلابیون عراقی" نام برد و اخبار مربوط به فتوحات داعش و از جمله تصرف موصل را زیر نام پیروزی و پیشروی های انقلابیون عراق جا زده و در سایت خود، فریبکارانه اعلام نمود که: "شهر موصل به کنترل نیروهای انقلابیون و عشایر عراق درآمده است". این سازمان می پنداشت که قدرت گیری سریع و پیشروهای داعش بر علیه مالکی در پناه چراغ سبز آمریکا سرانجام به بن بست مرگبار مجاهدین در عراق خاتمه خواهد داد. توهمی که البته خیلی زود بی پایگی خویش را نشان داد و با "بور" شدن این سازمان تنها رسوایی جدیدی بر کارنامه آنان افزوده شد.

البته این موضع گیری ضد مردمی و ارتجاعی از سوی جریانی که به مثابه یک "کارت بازی" در دست قدرتهای بزرگ، سیاستها و چشم انداز و کلا موجودیتش از مدتها قبل به مصالح امپریالیسم آمریکا در منطقه و از جمله زد و بندهای آن با جمهوری اسلامی گره خورده و در بن بست به سر می برد، تعجب زیادی را بر نمی انگیزد. اما سازمان مجاهدین تنها نیرویی نیست که بر بستر بحران خانمانسوزی که توسط امپریالیستها و با ظهور داعش در منطقه ایجاد شده به نفع نیروهای وابسته و ضد خلقی تبلیغ کرد و با تبلیغاتش خاک به چشم مردم پاشید. به فاصله ای بسیار کوتاه از مجاهدین، اکثریت قریب به اتفاق نیروهای منتسب به "کمونیسم کارگری" منصور حکمت قرار دارند که با احتساب انشعاباتشان طیف رنگارنگی را شامل می شوند. اما برغم هر تفاوت ظاهری بین آنها، بحران اخیر بستری شد تا وجه تشابه اصلی این نیروها که با توجیهات متفاوت در راستای پیشبرد

یکی از مهمترین معیارهای تشخیص ماهیت و جایگاه طبقاتی نیروهای مختلف سیاسی، بررسی مواضعی ست که این نیروها در هنگام وقوع رویدادها و تحولات بزرگ اجتماعی در جامعه، عملاً اتخاذ می کنند. در حقیقت تحولات بزرگ اجتماعی آن زمینه ای هستند که در پرتو آن می توان جایگاه طبقاتی واقعی نیروهای سیاسی را فارغ از ادعا های آن نیرو ها شناخت.

بی تردید عروج "داعش" (که نیروهای امپریالیستی اصرار دارند تحت عنوان پیکارجویان اسلامی از آن نام ببرند) و تغییرات بزرگ سیاسی ای که در ماه های اخیر در نتیجه تاثیر عملکردهای ضد خلقی و تبهکاری های توصیف ناپذیر این نیروی جنایت پیشه و مزدور نه تنها در خاورمیانه بلکه در سطح بین المللی ایجاد شده یک بستر عینی ست که با مطالعه آن و سپس بررسی مواضعی که نیروهای سیاسی اپوزیسیون (جمهوری اسلامی) در رابطه با آن اتخاذ کرده اند، می توان ماهیت طبقاتی این نیرو ها را بهتر درک کرد و فهمید که این نیروها در عمل در کجا ایستاده اند و مواضع آنها به پیشبرد کدام سیاستها و منافع کدام طبقات خدمت می کنند؟ آیا مواضع احزاب اپوزیسیون در خدمت روشننگری در جهت ماهیت واقعی این نیروی وابسته و مزدور، توضیح سیاستهای ضد خلقی حاکم بر حرکت این جریان و بالاخره دفاع از منافع توده های تحت ستم و محروم منطقه است و یا نیروهای نامبرده هر یک به شکلی به تطهیر چهره سپاه امپریالیسم و کمک به اشاعه تبلیغات مسموم و فریبکارانه دشمنان توده ها در ارتباط با ماهیت این دار و دسته و ماهیت بحران کنونی مشغول گشته اند.

با توجه به این مقدمه است که از جمله می توان دید که در ابتدای پیشرویهایی بی سابقه داعش و جنایات هولناک این دار و دسته ضد خلقی که سایه شوم وحشت و ناامنی را بر حیات و هستی توده های

اسلامی سیا ساخته در چین و سایر جمهوریه‌های سابق شوروی، "طالبان" و "القاعده" در افغانستان، "الشباب" در سومالی، "بوکو حرام" در آفریقا و بالاخره "جبهه النصره" و "داعش" در سوریه و عراق، دست کثیف امپریالیسم آمریکا و قدرتهای امپریالیستی شریک و سگان زنجیری وابسته به آنان قرار دارند.

اما "حزب های" رنگارنگ منتسب به "کمونیسم کارگری" که بدون توجه به همه اختلافات ظاهری شان بند نافشان به همان تئوریهای وارداتی ضد کمونیستی منصور حکمت وصل است و در توزیع و نشر آن ایده های عوامفریبانه با یکدیگر مسابقه گذاشته اند، می کوشند تا واقعیات فوق را پنهان ساخته و چهره جنایتکار امپریالیسم و نقش آن در تسلیح و هدایت و کنترل جریانات مزدوری نظیر داعش را مستتر کنند. درست به دلیل پیشبرد چنین خطی ست که ما در تحلیل های رسوای این طیف در برخورد با داعش می بینیم که آنها داعش را از یکسو یک نیروی مستقل و نماینده "اسلام سیاسی" و "اسلام اصلی" معرفی می کنند و از سوی دیگر برای تطهیر امپریالیسم، این نظر ایده ایستی را ارائه می دهند که این نیروی ارتجاعی "فاقد هیچ زمینه اجتماعی" و یا "پایگاه اجتماعی در قرن بیست و یکم" می باشد؛ از نقطه نظر تژهاات احزاب کاغذی نامبره، ظهور و تقویت و تسلیح یکباره این دار و دسته امپریالیسم ساخته در بحران اخیر ربطی به "روندهای سیاسی" امروز ندارد و داعش اساسا نه ساخته و پرداخته نیروهای امپریالیستی بلکه حاصل "نافرجامی" و شکست "طرح های هژمونی طلبانه آمریکا" ست. در تحلیل این نیروها، "مشخصا" جنگ تبهکارانه کنونی در منطقه نه یک جنگ ضد انقلابی که منافع امپریالیسم و گردانندگان ماشین جنگی آنها در شرایط تداوم بحران اقتصادی نظام سرمایه داری در سطح جهان را تامین می کند بلکه "یک جنگ قومی مذهبی" ست و اوضاع کنونی و "فاجعه" آن در خاورمیانه "ناشی از افسارگسیختگی دولتها و نیروهای اسلامی" (بطور مشخص "داعش")، می باشد. افسارگسیختگی ای که "بر متن شکست استراتژی میلیتاریسم نوکنسرواتیستی آمریکا و متحدینش در منطقه " بحرانی را دامن زده و این بحران حاصل "جنگ قدرتی است که بین این نیروهای فوق ارتجاعی درگرفته است" (حمید تقوایی "لیدر حزب کمونیست کارگری")

هنگام دمیدن در شیپور چنین تحلیل دشمن شاد کن، تقوایی و یارانش در حکک تنها نیستند. یاران حزبی سابق و رقبای کنونی آنان در حکک حکمتیست و یا "حزب حکمتیست- خط رسمی" نیز هنگام به اصطلاح تحلیل بحران کنونی در منطقه، جنگ جاری را با عاریه گرفتن واژه ها و ترمهای مطبوعات خود بورژوازی جهانی، جنگی "مذهبی" (حکک- حکمتیست)

مواضع رسوا و ضد انقلابی مدافعان "کمونیسم کارگری" به تبع از رهبر فکریشان یعنی منصور حکمت در جریان برخی از مهمترین رویدادهای اجتماعی و تحولات سیاسی، ماهیت این نیرو به عنوان یک نیروی پرو امپریالیست و پرو صهیونیست را از مدتها قبل برای افکار عمومی جنبش انقلابی روشن کرده است، اما هجوم امپریالیستها و مرتجعین به حیات و هستی خلقهای تحت ستم منطقه در جریان بحران اخیر و تبعات فتوحات و پیشرویهای داعش زمینه جدیدی برای نمایش پرده دیگری از تداوم سیاستهای پرو امپریالیستی این جریان بوجود آورده است.

بلندگوهای امپریالیستی به نشر آنها در افکار عمومی پرداخت. نظرانی که ادعا کرد که "اسلام سیاسی" و امپریالیسم، دو "قطب" متضاد جهان امروز هستند؛ و رابطه آنها رابطه "خالق" با "مخلوق"ی می باشد که اکنون "کنترلش" از دست امپریالیسم درآمده و "مخلوق در مقابل خالق قدعلم کرده است". (مجد آسنگران- عضو دفتر سیاسی حکک-جریان تقوایی).

در یک کلام مطابق این تحلیل ها که تعقیب منشاء تولید آنها، خواننده را به منبعی معتبر تر از اتاقهای فکر بورژوازی جهانی و رسانه هایش رهنمون نمی سازد، دار و دسته های اسلامی نه ابزاری ضد انقلابی در دست امپریالیستها بحران زده که از آن برای نا امن سازی و گسترش میلیتاریسم و سرکوب انقلاب و توسعه سلطه امپریالیستی بر سراسر جهان استفاده می کنند، بلکه نیرویی جلوه داده می شود که دشمن "مدرنیسم" و "تمدن" و به این اعتبار دشمن امپریالیستها می باشند. این جعلیات که کاملا در مغایرت با واقعیت وجودی و ماهیت بنیاد گرایی اسلامی و تمام دار و دسته های آن می باشد در حقیقت در خدمت تطهیر چهره جنایتکار امپریالیسم و بویژه دولت آمریکا و نقش این قدرت جهانی در پیشبرد سیاستهای غارتگرانه و سرکوبگرانه اش بر علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم قرار دارد. و گر نه کدام وجدان حقیقت جو و آزادیخواه انسانی ست که با توجه به تمام حقایق تاریخی افشا شده در مورد منشاء و پایگاه بنیاد گرایی اسلامی و وابستگی آن به ارتجاعی ترین محافل و جناح های امپریالیستی از یک سو و مشاهده عملکرد و وظایفی که این دار و دسته های تروریستی در سراسر جهان در خدمت به منافع آمریکا و غرب انجام داده و می دهند، امروز نداند که حداقل از دهه ۷۰ میلادی تا کنون در پشت "اخوان المسلمین" (پدر خوانده تمام دار و دسته های اسلامی دیگر) در مصر، "جهاد اسلامی" و "حزب الله" در لبنان، گروه های

ارتش جنایتکار اسرائیل نیز به مصداق مثال، "اظهر المن الشمس" است. در این بحران نیز همگان دیدند که چگونه اکثر جریانات منتسب به این نحله فکری، ماهیت تجاوز کارانه ارتش جانی اسرائیل علیه توده های تحت ستم در سرزمینهای فلسطینی و قتل عام کودکان و زنان را آشکارا زیر نام جنگ بین دولت اسرائیل (البته به مثابه "دمکراتیک ترین" دولت خاورمیانه- منصور حکمت) و دار و دسته اسلامی- ارتجاعی حماس لاپوشانی نمودند.

در تداوم این روند، امروز نیز بحران ناشی از عروج داعش- این جریان دست ساز امپریالیسم و ارتجاع- و عواقب سیاسی بزرگ ناشی از آن به زمینه ای تبدیل شده تا احزاب کاغذی نامبرده و محافل وابسته به آنها با حرکت و کمپین در جهت خواست و منافع امپریالیسم آمریکا، داعش را "دشمن" واقعی امپریالیستها و با همان تئ تهدید کننده صدای دولت اوپاما، خطر ناک ترین "تهدید" برای "بشریت" جلوه دهند و چهره سپاه امپریالیسم به عنوان خالق و حامی داعش و قدرت اصلی ای که در ورای آتش بحران اخیر قرار دارد را همگام با تبلیغات رسانه های قلم به مزد بورژوازی جهانی از دید توده ها پنهان سازند. در هنگام پیمودن این مسیر، نیروهای نامبرده تمام تلاش خود را بر این قرار داده اند که با اِکوی تبلیغات راست ترین جناح های امپریالیستی و مطبوعات و رسانه های نژاد پرست متعلق به این محافل، اثبات کنند که "داعش نماینده اسلامی واقعی ست" (نشریه ایسکرا شماره ۷۴۲، مجد آسنگران عضو دفتر سیاسی حکک، جریان تقوایی) (۱) که گویا در معاضدت با امپریالیستها در قرن بیست و یکم مترصد برقراری حکومت "خلافت اسلامی" و پرچم "اسلام" در جهان "تمدن" بورژوایی ست. آنها به این اعتبار، تشدید حضور نظامی و برنامه های جنگی امپریالیسم آمریکا و متحدینش برای تشدید تعرض به حیات و هستی خلقهای تحت ستم منطقه و توسعه سلطه امپریالیستی را توجیه و حتی همانطور که خواهیم دید پیشمرانه از آن "دفاع" می کنند.

با پیشبرد چنین خطی ست که در تمام ادبیات احزاب و جریانات این طیف راجع به ماهیت تحولات جاری در منطقه و ظهور داعش، اسلام ستیزی هیستریک جای افشاگری و مبارزه علمی با کل پدیده مذهب را گرفته است و به جای جدال با ایده آلیسم و اساس تفکر مذهبی، بدترین تحلیل های ایده آلیستی در مورد این جریان و مسایل منطقه ارائه می شود.

هسته مرکزی تحلیلی که جریانات وابسته به "کمونیسم کارگری" در ارتباط با داعش ارائه می دهند را همان نظرانی تشکیل می دهد که این جریان بویژه از فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در تاسی از تبلیغات

به این ترتیب در کارزار ضد انقلابی ای که برای توجیه سیاستهای جنگی آمریکا و جنایات ارتش آمریکا در صفوف طیف رنگارنگ منافذیان "کمونیسم کارگری" به صحنه آمده است هر کس به اندازه وزن و توان "حزب" خود در حال هنر نمایی ست.

در نشریه ۷۴۳ "ایسکرا" متعلق به "حزب کمونیست کارگری" جریان تقوایی در مقاله ای به قلم عضو کمیته مرکزی این حزب "مجد آسنگران" زیر نام **"داعش نماینده اسلام واقعی است"** می بینیم که نویسنده با فریبکاری برای توجیه مواضع ضد انقلابی خود در ابتدا با حرارت حمله ای مذبحخانه به مخالفان امپریالیسم آمریکا و مزدوران آن یعنی داعش، زیر نام "چپ سنتی" سازمان می دهد و سپس می نویسد: **"من حمله آمریکا و کشورهای غربی علیه داعش را محکوم نمیکنم. من در جنگ با داعش طرفدار صلح نیستم. برعکس من مدافع جنگ تا شکست قطعی داعش هستم."** نویسنده با عوامفریبی تمام و برای پوشاندن ماهیت پرو آمریکائی مواضع خود و حزبش این گونه جلوه می دهد که مخالفان سیاست جنگی ضد خلقی آمریکا بر علیه توده های رنج دیده این منطقه، همان طرفداران "قطع جنگ" و "صلح" با داعش یعنی طرفداران حفظ نظم موجود هستند. با تلاش برای چنین عوامفریبی ای ست که وی می کوشد تا طرفداری خود از استراتژی امپریالیسم آمریکا برای نبرد با داعش که یک وجه اساسی آن "حملات هوایی" به مواضع داعش می باشد را استتار کند.

"چپ سنتی از زاویه مخالفت با دخالت آمریکا به بهانه اینکه مردم در بمباران کشته میشوند خواهان قطع بمبارانها علیه داعش است. این درست است که آمریکا و هر جریان و دولتی که مردم سیویل را مورد هدف قرار دهد باید محکوم گردد و باید از مردم دفاع کرد. اما این مجوزی نیست که هیچ آدم شریفی خواهان قطع جنگ علیه داعش بشود. انکار آنجا که بمبارانی وجود ندارد مردم بوسیله داعش قتل عام میشوند."

هر انسان آگاه و بی غرضی می داند که در ورای جنگی که دار و دسته مزدور داعش به اسم "خلافت اسلامی" علیه توده های تحت ستم منطقه برافراشته اند در وضعیت مشخص کنونی اصولاً مسئله صلح بدلیل ماهیت این نیرو و مأموریتی که بر عهده دارد بی معنی ست و فلسفه وجودی داعش تا لحظه کنونی تشدید ناامنی برنامه ریزی شده و فضای جنگی در منطقه و میلیتاریسمی بوده که زمینه را برای پیشبرد سیاستهای ضد خلقی آمریکا و شرکا آماده سازد همچنین نگاهی به صحنه سیاسی امروز در منطقه نشان می دهد که گذشته از پیشرویهای داعش در عراق، تقویت و گسترش قدرت و امکان مانور داعش در سوریه (قدرتی که بلاوقه

رسوایی این جاده صاف کنی آشکار برای سیاست های جنگ طلبانه امپریالیسم آمریکا تا آنجا پیش می رود که نیروهای پر "جرات" تر درون احزاب و محافل "کمونیسم کارگری" با پیشرمی هر چه آشکار تری از اقدامات اوپاما و ما شین جنگی آمریکا در منطقه دفاع کرده و ماهیت خویش را هر چه واضحتر به عنوان جریان پرو امپریالیست به نمایش می گذارند. در نشریه ضد کمونیستی "کمونیست هفتگی" شماره ۲۴۹ می خوانیم **"همانطور که حمله به بن لادن و طالبان محکومیتی را از جانب هر نیروی آزادیخواه که منفعتی در جدال تروریستها و اهداف آنها ندارد، ضروری نمی کرد، تهاجم به داعش و یکی از هیولاهای دست پرورده خود حضرات نیز محکومیتی لازم ندارد"**

"اجبار" آمریکا به حملات هوایی بر علیه داعش با حرفهای اوپاما و مواضع کاخ سفید در توجیه حملات ضد خلقی به عراق و سوریه وجود دارد؟

رسوایی این جاده صاف کنی آشکار برای سیاست های جنگ طلبانه و توسعه طلبانه امپریالیسم آمریکا تا آنجا پیش می رود که نیروهای پر "جرات" تر درون احزاب و محافل "کمونیسم کارگری" با پیشرمی هر چه آشکار تری صراحتاً از اقدامات اوپاما و ما شین جنگی آمریکا در منطقه دفاع کرده و ماهیت خویش را هر چه واضحتر به عنوان جریان پرو امپریالیست به نمایش می گذارند. در همین رابطه در نشریه ضد کمونیستی "کمونیست هفتگی" شماره ۲۴۹ می خوانیم **"همانطور که حمله به بن لادن و طالبان محکومیتی را از جانب هر نیروی آزادیخواه که منفعتی در جدال تروریستها و اهداف آنها ندارد، ضروری نمی کرد، تهاجم به داعش و یکی از هیولاهای دست پرورده خود حضرات نیز محکومیتی لازم ندارد"** و البته از آنجا که نویسنده نمی تواند تبعات جنایتکارانه دفاع از حمله نظامی و اقدامات جنگی آمریکا را در نظر بگیرد، با گشاده رویی خاص ژنرالهای تبهکار ارتش آمریکا تایید می کند **"اما در جنگ و بمباران نقل و نبات پخش نمی کنند."** نویسنده پس از صدور حکم "عدم محکومیت" برای گردانندگان جنگ کنونی، گوشه چشمی هم به زیاده رویهای احتمالی در حمله آمریکا نشان داده و در نتیجه همگان را مطمئن می کند که اگر نظیر موارد "افغانستان و عراق و یوگسلاوی و سوریه و لیبی"، "آمریکا و مؤلفین اش و یا نیروهای تحت حمایت آنها روی زمین در قالب ارتش های دست ساز و خشن هزاران جنایت علیه مردم بیگناه مرتکب شدند" حزب متبوع ایشان حتماً **"بمباران مناطق مسکونی و زیر ساخت شهرها را به بهانه تقابل با داعش محکوم می کند"** (سپامک دانشور حزب کمونیست کارگری-حکمتیست)

خواننده و "داعش" را نماینده "اسلام اصلی" می نامند که میخواهد "خون پیاشد تا جامعه را به ۱۴۰۰ سال قبل در چهارچوبه نظام سرمایه داری به عقب باز گرداند" (رضا کمانگر از همین حزب) و یا شعبه دیگری از همین "حزب"، داعش را نیرویی در تخالف با منافع آمریکا جا می زنند که "مخلوق آمریکا" ست ولی بعد از "شکست های آمریکا در سوریه فرصت کرد که به عراق حمله کند". (خالد حاج مهدی از حزب حکمتیست - خط رسمی) و یا داعش را حاصل "سهم خواهی بیشتر" بورژوازی منطقه "می نمایند؛ بورژوازی منطقه ای که امروز دیگر" حاضر نیست نوکر حلقه به گوش آمریکا باشد" و به "عرض اندام در مقابل قدرتهای اصلی در سطح بین المللی" پرداخته است. (آذر مدرسی از همین جریان).

همانگونه که مشاهده می شود در این ترهات غیر واقعی و مردم فریب که با کپی برداری از مقالات ژورنال های بورژوایی به اسم تحلیل "کمونیسم کارگری" نشر یافته اند حداکثر نبوغ ژورنالیستی به خرج داده شده تا آگاهانه چهره قدرت اصلی یعنی امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن به عنوان صحنه گردانان این بحران ضد خلقی و جنایات ناشی از آن از ذهن خواننده پاک گردد. فراتر از این اگر برخی از لفاظی های فریبکارانه این تحلیلها را کنار بگذاریم، آنگاه در پرتو چنین تحلیل های تبهکارانه ای، در مورد جنایات و یا مقاصد آمریکا، آنچه به توده ها و قربانیان این بحران القاء می گردد آن است که نهایتاً این امپریالیسم آمریکا و ماشین جنگی آن است که قادر می باشد در نقش نیروی بازدارنده و مدافع منافع توده ها و در یک کلام "فرشته نجات" آنها به میدان بیاید و جلوی "پیشروی" های "هیولا"ی داعش را بگیرد- به همان ترتیب که همین ماشین جنگی در سالهای اخیر با اشغال عراق و افغانستان انجام داد. اقدامی که به برکت جنایات توصیف ناپذیر و قصابی خلقهای تحت ستم خاورمیانه، در واقع اقتصاد بحرانی آمریکا را از سقوط و فروپاشی بیشتر نجات داد.

در "کمونیست هفتگی" شماره ۲۴۷ نیز می خوانیم: **"دیگر کنترل این جریان برای آمریکا و دولتهای منطقه امکان پذیر نیست و این باعث شده که در شرایط کنونی عراق، داعش خاصیت خود را برای آمریکا و متحدین منطقه ای اش از دست بدهد تا جایی که امروز به خطری برای منافع آمریکا نیز تبدیل شده است آمریکا در این شرایط مجبور به دخالت نظامی شد و بمباران مواضع داعش را شروع کرد."** (علی مطهری از حزب کمونیست کارگری -حکمتیست) (تاکید از ماست)

براستی چه نقطه تمایزی بین این "تحلیل" و موضع ضد انقلابی نهفته در آن در توجیه

مردم و دلسوز توده ها جا می زند، اتفاقاً چپ کمونیست و آزادیخواهان وظیفه دارند که قاطعانه به مخالفت علیه امپریالیستها و جنگ ضد انقلابی آنها برخاسته، توده ها را از پیوستن به "صف اول" نقشه جنگی ارتش آمریکا در روی زمین بازداشته، بمبارانهای هوایی جانیبار محل زیست و کار مردم زیر نام مبارزه با داعش را قاطعانه محکوم و با مبارزه و افشای سیاستهای جنگی آمریکا و شرکا، نشان دهند که اگر دشمن اصلی یعنی امپریالیستها حتی یک لحظه سیاست تسلیح و تقویت و امکانات و حقوق مزدوران جانیبار داعش را قطع کنند، مردم مبارز با امکانات اندک کنونی و قدرت بی همتای خود در کوبانی و شنکال و تمام عراق و سوریه سریعاً این مزدوران را به سرعت از روی صحنه خواهند روبید.

اما چرا احزاب موسوم به کمونیست کارگری با چنین موضع گیریهای رسوایی برای سیاستهای جنگی اعلام شده از سوی آمریکا بر علیه داعش هورا می کشند. به این امر با بررسی مواضع آنها در چهارچوب آنچه که به عنوان استراتژی امپریالیسم آمریکا در جنگ با داعش عنوان شده می توان پی برد.

اگر تحلیل و استراتژی دولت آمریکا در مبارزه بر علیه داعش را آنطور که مقامات آمریکایی ادعا می کنند خلاصه کنیم می بینیم که به گفته آنها داعش "یک گروه تروریستی ست که از نزاع "فرقه ای" در عراق و جنگ داخلی در سوریه استفاده کرد تا سرزمین هایی در دو سوی مرزهای عراق و سوریه به دست آورد. این گروه هیچ دیدگاهی غیر از کشتار همه کسانی که در برابر راهش قرار می گیرند ندارد." همچنین "آمریکا رهبری یک ائتلاف گسترده را برای پس راندن این تهدید تروریستی به عهده می گیرد." (سخنرانی اوپاما در مورد استراتژی دولت آمریکا در مبارزه با داعش)

مطابق خط تبلیغاتی دولت آمریکا و رسانه های وابسته به آن، بحران بوجود آمده در اثر ظهور داعش در چشم انداز امپریالیسم آمریکا یک "مشکل طولانی" ست و در نتیجه آمریکا یک برنامه جنگی طولانی بر علیه داعش را طراحی کرده است طرحی که یک مینای بزرگ آن تعقیب و ضربه زدن به منافع داعش در سوریه می باشد. در عین حال تاکید اوپاما بر عدم ارسال نیروهای زمینی آمریکا به جنگ و در عوض ارسال نیروهای آموزشی به عراق است. در نتیجه تقویت و تسلیح و کمک به نیروهایی که در طرح آمریکا نقش سربازان صف مقدم نبرد بر علیه داعش را داشته باشند بسیار مهم می باشد و به همین دلیل اوپاما ضمن دادن قول به مردم ناراضی آمریکا مبنی بر عدم ارسال نیروی زمینی نظیر جنگ افغانستان و عراق بر

"من حمله آمریکا و کشورهای غربی علیه داعش را محکوم نمیکنم. من در جنگ با داعش طرفدار صلح نیستم. برعکس من مدافع جنگ تا شکست قطعی داعش هستم." نیروهای پرو امپریالیست موسوم به "کمونیسم کارگری" که نظیر نویسنده فوق با پیشرمی برای حملات ارتش آمریکا در عراق هورا می کشند سعی می کنند در روی زمین برای آمریکا سرباز و گوشت دم توپ جمع آوری کنند. به همین خاطر است که نویسنده فوق مطرح می کند "من کمونیست چرا باید مخالفت کنم. من همینجا رسماً اعلام میکنم شکست داعش به نفع بشریت و مردم منطقه است و باید مردم و همه جریانات انقلابی و کمونیست با هر امکانی که میتوانند داشته باشند، لازم است در این کارزار در صف اول قرار بگیرند.

هزار تنی هواپیماهای جنگی آمریکایی، به جای مشاطه گری برای سلاح های جدیدی که در مهلکه این جنگ به قیمت خون کودکان و زنان و مردان محروم آزمایش گشته و دقت آنها اندازه گیری می شود و در یک کلام به جای ایفای نقش بی حیره و مواجب برای تبلیغ استراتژی ضد خلقی جنگی اوپاما، منافع توده های تحت ستم منطقه را مد نظر می گیرد و بر این اساس همزمان علیه سیاستهای جنگی امپریالیسم آمریکا و مزدوران داعش به هر شیوه ای به مبارزه بر می خیزد.

نیروهای پرو امپریالیست موسوم به "کمونیسم کارگری" که نظیر نویسنده فوق با پیشرمی برای حملات ارتش آمریکا در عراق هورا می کشند (همانطور که در لشکر کشی آمریکا به افغانستان هم این کار را کرده بودند) سعی می کنند در روی زمین برای آمریکا سرباز و گوشت دم توپ جمع آوری کنند. به همین خاطر است که نویسنده فوق مطرح می کند "من کمونیست چرا باید مخالفت کنم. من همینجا رسماً اعلام میکنم شکست داعش به نفع بشریت و مردم منطقه است و باید مردم و همه جریانات انقلابی و کمونیست با هر امکانی که میتوانند داشته باشند، لازم است در این کارزار در صف اول قرار بگیرند." چپ سنتی و "ضد امپریالیست" متوجه نیست وقتی آمریکا میدان عمل پیدا میکند که چپ و آزادیخواهی نتوانسته به وظیفه خود عمل کند. اگر کمونیستها و آزادیخواهان قدرت و توان مقابله با این ارتجاع اسلامی را داشتند و آنرا شکست میدادند آمریکا هیچ زمینه ای پیدا نمیکرد که بعد از تحمیل آن سناریوی سیاه در عراق امروز نقش ناجی را بازی کند." اما بر خلاف این موضع ضد کمونیستی که البته به نام کمونیسم، مبارزات کمونیست ها و مردم آزاده علیه مرتجعین اسلامی و امپریالیستی را تحقیر کرده و قدرت ارتجاعی امپریالیسم آمریکا را به رخ آنها می کشد و این نیروی اهریمنی را دوست

از طریق تسلیح و تجهیز و آموزش و نیرو گیری برای داعش توسط آمریکا، اسرائیل، قطر و عربستان، اردن و ترکیه به این دار و دسته تزریق می شود) نشان از بازگشایی جبهه ای جدید و یا تقویت جبهه جنگی قدیمی بر علیه رژیم جانیبارک اسد و به این اعتبار دولت روسیه می دهد. درست به دلیل ملزومات چنین وظیفه ای است که در جنگ جاری داعش با نیروهای مختلف، در مرحله فعلی برای این گروه مزدور اصولاً قطع جنگ و تخفیف فضای جنگی و یا "صلح" موضوعیتی ندارد که بر اساس آن بتوان جریانات سیاسی مخالف امپریالیسم آمریکا در منطقه را از سوی یکی از رهبران عوامفریب و پرو امپریالیست حزب کمونیست کارگری طرفدار "قطع جنگ" و یا صلح" با این دار و دسته امپریالیسم ساخته نمایند.

تمام بحث کمونیستهای واقعی با امثال "حزبی ها" ی طرفدار آمریکا اتفاقاً این است که هیچ جنگ واقعی رهایی بخش و توده ای با داعش در عراق و سوریه نمی تواند سیاستهای جنگی ضد خلقی اربابان داعش یعنی امپریالیسم آمریکا و در واقع منافع امپریالیسم را هدف نگردد. جنگی که امپریالیسم آمریکا با سازمان دادن چند هزار مزدور ریش رها کرده از کشورهای مختلف و از جمله اروپا با برخورداری از کمک های مالی و لجستیکی میلیاردی سگان زنجیری امپریالیسم در منطقه از قطر و عربستان و ترکیه و اردن گرفته تا دولت اسرائیل بر علیه توده های تحت ستم بر پا کرده، بدون شک همانطور که واقعیات تا کنونی نشان داده اند پای تمامی نیروهای انقلابی و ضدانقلابی منطقه را به نوعی به میان خواهد کشید. در این بحران و جنگ تا آنجا که به یک نیروی واقعا انقلابی و یک کمونیست پیگیر در مبارزه ضد امپریالیستی بر می گردد بحث نه بر سر نفس جنگ با یک دار و دسته ارتجاعی که هر جا پا گذارده حمام خون به پا کرده و تبلیغ "صلح" با آن، بلکه بر سر جنگ در زیر کدام "پرچم" است.

پرچمی که یک نیروی انقلابی در این جنگ می افرازد پرچم تلاش برای تشکل و سازماندهی جنگ مستقل توده های رنج دیده و تسلیح آنها بر علیه داعش و اربابانش است و نه پرچم تبلیغ تبدیل شدن به گوشت دم توپ ارتش آمریکا، و در یک کلام زانده ماشین جنگی امپریالیستها در عراق و سوریه شدن. چنین است که یک چپ ضد امپریالیست به درستی به افشای تعرض جدید امپریالیسم آمریکا به خلقهای تحت ستم منطقه زیر اسم مبارزه با مزدوران داعش می پردازد و توده ها را همچون احزاب کاغذی و پرو امپریالیست حکمتیست با چک سفید به گوشت دم توپ ارتش جانیبارک آمریکا تبدیل نمی کند. چپ معتقد به کمونیسم و سنت مبارزه کمونیستی به جای هورا کشیدن برای حملات هوایی آمریکا و بمبهای مرگبار چند

"تهدیدی" (از سخنرانی اوپاما) برای تمام "بشریت" است. داعش فاقد برنامه و یا پلانفرم سیاسی است و "هیچ دیدگاهی غیر از کشتار همه کسانی که در برابر راهش قرار می گیرند ندارد." (همان منبع). داعش به مصداق داستان "فرانک اشتاین" و "هیولایی" که خلق کرد، اکنون از اوضاع بحرانی عراق و سوریه استفاده کرده و سرزمینهایی به وسعت انگلستان را به تسخیر خود درآورده و برای اولین بار "تروریسم" صاحب زمین و ارتش و اقتصاد گشته است. اما آمریکا که "خیری بی پایان و در عین حال مسئولیتی دائم" (همان منبع) دارد در مبارزه با داعش رهبری مبارزه با داعش را در دست گرفته و این مبارزه را "به بهترین شکل"، "رهبری" خواهد کرد، چرا که "آمریکا در مقایسه با هر کشور دیگری در دنیا برای به دست گرفتن آینده از موقعیت بهتری برخوردار است." (همان منبع)

در نتیجه تحلیل صحیح از این بحران و ماهیت نیروهای درگیر در آن پیش از هر چیز مستلزم رجوع به خود واقعیت و نشان دادن پوچی تبلیغات عوامفریبانه و ضد خلقی ای ست که از سوی رسانه های امپریالیستی و مطبوعات و قلم به مزدان آنها با استفاده از امکانات نامتناهی شان در سطح جهان ۲۴ ساعته منتشر می شود.

تجارب عینی چند دهه اخیر حاکی از آنند که بنیاد گرایی اسلامی در تمام اشکال آن جریان یافته که به طور برجسته پس از فروپاشی اردوگاه شرق که "دشمن" محسوب می شد، به عنوان دشمنی جدید که به گفته مارگارت تاچر جهان غرب نیازمند آن است توسط خود امپریالیستها و در جهت پیشبرد مقاصد ضد انقلابی آنان در دوره پس از پایان جنگ سازماندهی و تقویت سیاسی و نظامی شد. از اخوان المسلمین مصر گرفته تا جهاد اسلامی و حزب الله لبنان، از مجاهدین افغان گرفته تا طالبان و سپس القاعده در افغانستان و پاکستان و از الشبাব و بوکو حرام در سومالی و نیجریه گرفته تا دار و دسته های اسلامی چچنی و بالاخره جبهه النصره و داعش. این جریانات، سوای تفاوت های مشخصی در شکل و محتوی، عملکردی مشابه داشته اند. این نیروها در همه جای جهان به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد سیاستهای ضد کمونیستی امپریالیستها و سرکوب و منحرف ساختن جنبشهای ضد امپریالیستی دموکراتیک عمل کرده و همچنین از سوی اربابان خود به مثابه پارامتری برای تاثیر در معادلات و تضادهای غارتگرانه فی مابین قدرت های جهانخوار امپریالیستی نظیر آمریکا با سایر رقبایش بر سر تقسیم و باز تقسیم بازارهای جهانی به کار گرفته شده اند.

انبوه شواهدی که بخشا در اثر تشدید تضادهای بین محافل مختلف امپریالیستی

در این بحران تا آنجا که به یک نیروی واقعا انقلابی و یک کمونیست پیکر در مبارزه ضد امپریالیستی بر می گردد بحث نه بر سر نفس جنگ با یک دار و دسته ارتجاعی که هر جا پا گذارده حمام خون به پا کرده و تبلیغ "صلح" با آن، بلکه بر سر جنگ در زیر کدام "پرچم" است. پرچمی که یک نیروی انقلابی می افرازد پرچم تلاش برای تشکل و سازماندهی جنگ مستقل توده ها و تسلیح آنها بر علیه داعش و اربابانش است و نه پرچم تبلیغ تبدیل شدن به گوشت دم توپ ارتش آمریکا و زانده ماشین جنگی امپریالیستها در عراق و سوریه شدن. یک چپ ضد امپریالیست بدرستی به افشای تعرض جدید آمریکا به خلقهای تحت ستم منطقه زیر اسم مبارزه با داعش می پردازد و توده ها را همچون احزاب پرو امپریالیست حکمتیست با چک سفید به گوشت دم توپ ارتش آمریکا تبدیل نمی کند.

کمپین طیف های مختلف "کمونیسم کارگری" در بحران اخیر چیزی جز رسوایی یک نیروی پرو امپریالیست هنگام تبلیغ جنگ با داعش در مسیر برنامه های جنگی آمریکا در چنته نداشته است.

بنیاد گرایی اسلامی جز ابزاری در خدمت

اهداف امپریالیسم آمریکا و متحدینش نیست!

عروج داعش و بحران خانمانسوزی که با تغییرات ناشی از پیشروی های این دار و دسته ساخته و پرداخته امپریالیسم و وابستگیانش بر عراق و سوریه و به طور کلی در سراسر منطقه پرتو افکند، سیمای سیاسی این منطقه را دگرگون کرده و سایه وحشت و ناامنی و دور جدیدی از جنگ و جنایت را بر زندگی مردم محروم منطقه انداخته است. تمامی شواهد موجود نشان می دهند که قدرتهای امپریالیستی یعنی آمریکا و شرکاء بر بستر این بحران و عملکردهای ضد خلقی نیرویی که خود، آن را خلق، تجهیز و تقویت کرده اند در صدد سازماندهی یک برنامه جنگی طولانی زیر اسم "مبارزه با تروریسم" می باشند.

گسترده گی و سرعت این تحولات بزرگ به نوبه خود باعث نشر حجم زیادی از تحلیلهای و مواضعی شده که منشاء بسیاری از آن به اتاقلهای فکر بورژوازی امپریالیستی و ارتشی از مروجان آن ایده ها و قلم به مزدان شان باز می گردد و این ارتش رسانه ای در رکاب ماشین جنگی آمریکا در حال اشاعه شبانه روزی آن ایده ها در افکار عمومی هستند. یکی از وظایفی که نیروهای پرو امپریالیست در این کارزار به عهده گرفته اند بازتولید و نشر ایده های تولید شده در اتاقلهای فکر بورژوازی در جنبش انقلابی ست.

مطابق این تبلیغات، داعش یک نیروی مستقل، یک جریان تروریست و بسیار خطرناک است که همچون "سرطان" و

حمایت از نیروهایی که در اتحاد با ائتلاف آمریکا بر روی زمین بجنگند نیز تاکید کرده است. اوپاما می گوید "با این حال می خواهیم مردم آمریکا بدانند که این تلاش ها تا چه اندازه با جنگ هایی که در عراق و افغانستان صورت گرفت، متفاوت است. این تلاش ها در برگیرنده نیروهای رزمی آمریکا نخواهد بود که در کشوری خارجی می جنگند. هدف ریشه کن کردن داعش با قدرت نیروی هوایی و حمایت از نیروهای زمینی متحدانمان در هر نقطه ای هست که این گروه حضور داشته باشد. و "ما حمایت خود از نیروهایی را که با این تروریست ها مبارزه می کنند افزایش می دهیم."

در همین رابطه بد نیست به سخنان کی سینجر یکی از سیاستمداران و استراتژیستهای مهم طبقه حاکم در آمریکا نیز اشاره شود. او در حالی که بر "طولانی بودن مشکل داعش" تاکید می کند متذکر می شود که "نباید در موقعیتی قرار بگیریم که این گروه بتواند ما را هدایت کرده و به استقرار نیروی زمینی منتهی شود. بلکه ما بایستی اهدافی راهبردی را تعیین کرده تا با استفاده از توان برتر هوایی خود تمامی اهداف تعیین شده از سوی آنها را خنثی کند. پس از آن نیز اگر بتوانیم برخی کشورهای دیگر و گروههای محلی را برای نبرد زمینی ترغیب کرد، در این صورت امکان دارد که آنها را واقعا نابود کرد."

بدون شک نمی توان شباهت و همسانی غیر قابل کتمان فی مابین ملزومات پیشرفت استراتژی دولت آمریکا در مبارزه بر علیه داعش با مواضع طیف طرفداران حکمت را انکار کرد. حکمتیستهایی که حمله آمریکا به عراق را "محکوم" نمی کنند، حکمتیستهایی که در پژواک صدای دولت آمریکا و عربده کشی اوپاما هنگام سر دادن شعار جنگ جنگ تا پیروزی دولت او، به بهانه تاختن بر طرفداران خیالی صلح با داعش علناً از جنگ طرفداری می کنند، حکمتیستهایی که برای حضور ماشین جنگی آمریکا در عراق با توجیه مبارزه با آدمکشان داعشی مدافع "اسلام راستین" کف می زنند و مخالفین آن را "چپ سنتی" و "ضد امپریالیست" (گوئی که باید پرو امپریالیست بود و نه ضد امپریالیست!) می نامند، حکمتیستهایی که همه را به پیوستن به صف مقدم جبهه امپریالیسم آمریکا در مبارزه با داعش فرا می خوانند. چنین مدافعین پر و پا قرصی می توانند "به وظیفه خود" عمل کرده و زیر نام "کمونیسم کارگری" برای برنامه جنگی آمریکا در مبارزه با داعش، در چهارچوب "نیروهای روی زمین" قرار بگیرند تا "هر جا" که باشند مشمول شرایط "حمایت" های وعده داده شده توسط آمریکا نسبت به متحدینش گردند. با توجه به واقعیات بالا می توان دید که چگونه

متشکل از بزرگترین گروه های مالی و دولتهای وابسته را در پشت عبا و ریش داعش نشان دهد.

عروج داعش و تبدیل آن به یک پارامتر قدرتمند، نیرویی که ظاهراً جز کشتار مردم، اعدام و سربردن، تجاوز و به بردگی کشیدن زنان و کودکان هدفی ندارد، نیرویی که حتی اخبار حضورش در یک منطقه بحران و نا امنی می آفریند، به طور روزافزونی از سوی دستگاه تبلیغاتی آمریکا توجیه گر ضرورت حضور نظامی امپریالیسم آمریکا به عنوان فرشته نجات توده هاست.

این واقعیات و نقشی که داعش در این بحران با حمایت امپریالیسم بر عهده گرفته نشان می دهد داعش نه یک نیروی مستقل بلکه زائده ماشین جنگی آمریکاست.

از سوی دیگر در جریان بحران کنونی نقش آفرینی داعش وجنایات مهلک آن که همچون مقطع فاجعه ۱۱ سپتامبر، به اعلام جنگ بی پایان آمریکا با تروریسم منجر شده، فرصت دیگری جهت از سر گیری دور جدیدی از جنگهای خانمان برانداز و کشتار و بمباران و ویران ساختن حیات و هستی توده ها در اختیار آمریکا قرار داده است. جنگ با داعش که زمینه و توجیه چنین عرض اندامی را برای آمریکا فراهم نموده همانطور که خود مقامات آمریکایی می گویند یک برنامه طولانی مدت است که دامنه آن تنها به عراق ختم نمی گردد و امروز که سوریه را در بر گرفته، در واقع به معنی ایجاد یک جبهه جدید از طرف امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت سوریه و منافع دولت امپریالیستی روسیه در این منطقه می باشد.

واقعیت این است که در شرایط تداوم بحران اقتصادی مزمن گریبانگیر نظام امپریالیستی از یک سو و غیبت وجود شواهد معتبر مبنی بر آغاز رشد و شکوفایی اقتصادی از سوی دیگر، بطور طبیعی تضادهای غارتگرانه فی مابین قدرتهای امپریالیستی رشد هر چه بیشتری یافته و بر بستر این تضاد گرایش به جنگ و میلیتاریسم هر چه بیشتر به جلوی صحنه رانده شده است. نگاهی به وضع اقتصاد جهانی و شرایط رکود مزمن در اقتصاد قدرتهای اعظم سرمایه داری نشان می دهد که از مقطع آغاز موج بحرانهای متناوب اقتصادی از اواخر دهه ۹۰ میلادی تاکنون، این بخش نظامی و خدمات و رشته های وابسته به توسعه میلیتاریسم هستند که همچنان رونق یافته و به سودآوری مشغول بوده اند. در واقع تداوم رونق بخشهای نظامی که تنها با تشدید سیاستهای جنگ طلبانه و بوجود آوردن جنگ و نیاز به مصارف نظامی امکان پذیر می باشد در این سالها در نقش کاتالیزوری برای تحرک دادن به سایر بخشهای راکد اقتصادی در جهان و بویژه آمریکا به مثابه بزرگترین تولید کننده، صادر

هیچ تحلیلی حتی اگر با رادیکالترین کلمات و بدترین دشنامها به داعش و تروریستهای اسلامی مزین شده باشد در صورتی که وابستگی آشکار این دار و دسته مزدور به امپریالیسم را لایوشانی نماید قادر نیست کلامی از حقیقت را به توده ها بیان کرده و در مبارزه برای برانداختن "سرطان" داعش نقشی ایفا کند. عروج داعش و تبدیل آن به یک پارامتر قدرتمند، نیرویی که ظاهراً جز کشتار مردم و سربردن، تجاوز و به بردگی کشیدن زنان و کودکان هدفی ندارد، نیرویی که حتی اخبار حضورش در یک منطقه بحران و نا امنی می آفریند، بطور روزافزونی از سوی دستگاه تبلیغاتی آمریکا توجیه گر ضرورت حضور نظامی امپریالیسم آمریکا به عنوان فرشته نجات توده هاست.

هیچ تحلیلی حتی اگر با رادیکالترین کلمات و بدترین دشنامها به آدمکشان داعش و تروریستهای اسلامی مزین شده باشد در صورتی که وابستگی آشکار این دار و دسته مزدور به امپریالیسم را لایوشانی نماید قادر نیست کلامی از حقیقت را به توده ها بیان کرده و در مبارزه برای برانداختن "سرطان" داعش نقشی ایفا کند.

اما در حالی که نشان دادن وابستگی اقتصادی و سیاسی و نظامی داعش به امپریالیسم و یا سگان زنجیری آن در منطقه وظیفه یک نیروی انقلابی است، در اینجا باید به یک سوال مهم پاسخ داد. این که دار و دسته داعش مشغول پیشبرد کدام سیاست و منافع طبقاتی و پاسخ به چه نیاز هایی ست؟ چه اوضاع مشخص اقتصادی سیاسی باعث ظهور برق آسای این جریان شده است؟

در ادبیات طیف نیروهای سازشکار و متزلزل و همچنین طیف رنگارنگ نیروهای پرو امپریالیست نظیر احزاب منتسب به "کمونیست کارگری" به تاسی از تبلیغات امپریالیستی عنوان می شود که گویا هم و غم داعش برقراری "اسلام واقعی" و یا بازگرداندن جامعه به ۱۴۰۰ سال پیش در دوران مجد و لاطانلانی از این زمره می باشد. در حالی که یک نیروی مسلح به آگاهی انقلابی می فهمد که "اسلام" یک ایدئولوژی و لفافه است که در شرایط متفاوت می تواند توسط طبقه مشخص در خدمت توجیه منافع اقتصادی- سیاسی آن طبقه قرار گیرد. اما آیا منادیان این گونه تحلیلها کوچکترین سخنی از ماهیت طبقاتی نیرویی که خود و عملکردهای جنایت کارانه اش را با اسلام و از آن محدودتر یک شاخه اسلام تزئین می کند ارائه داده اند؟ خیر چرا که چنین تحلیلی اگر بخواهد بر واقعیت منطبق باشد، نمی تواند جز چهره سیاه طبقه بورژوازی بحران زده و انحصارات جنگی امپریالیستی

و همچنین افشاگری های ارزشمند نیروهای آزادیخواه و انقلابی راجع به ماهیت این دار و دسته ها در سالهای اخیر و بویژه در جریان ظهور داعش در اختیار عموم قرار گرفته است شکی در این واقعیت باقی نمی گذارد که نشر تبلیغات امپریالیستی و نیروهای پرو امپریالیست در مورد "مستقل" بودن داعش و یا تکرار داستان "فرانک اشتاین" خالق و "هیولای" مخلوقش که کنترلش از دست سازنده اش خارج شد، تنها به مسلخ بردن حقیقت و خاک پاشیدن به چشم توده هاست. شواهد انتشار یافته نشان می دهند که داعش نیرویی ست که بدون هیچ تردیدی توسط امپریالیسم آمریکا خلق شده و در جریان تحولات و رشد خود به طور دائم توسط شبکه ای از دولتهای وابسته به امپریالیسم از قطر و عربستان گرفته تا اسرائیل و ترکیه و اردن به لحاظ مالی تقویت و به لحاظ نظامی تسلیح و از نظر لجستیکی نیرو و امکانات و آموزش در اختیارش قرار داده شده است. انتشار گزارشات متعدد از سوی نیروهای اپوزیسیون درونی حکومت و یا نیروهای نزدیک به طبقه حاکمه در آمریکا، اردن، ترکیه، روسیه و... ثابت کرده است که چگونه بطور مثال رهبران این گروه، تحصیلکرده آمریکا و یا آموزش یافته سیا و موساد بوده و یا چگونه قطر منابع مالی هنگفت برای سرباز گیری و آموزش این نیروی جانی در اردن در اختیار آن گذاشته (تا جایی که از داعش به عنوان فرزند قطر نام برده می شود) و چگونه ترکیه راه نامحدود تردد و امکانات ترابری و درمانی در اختیار داعش می گذارد و یا چگونه مجروحان داعش در اسرائیل تحت درمان قرار می گیرند؛ همچنین درست در شرایطی که فریادهای "مبارزه با تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" در کشورهای غربی در جریان است، دار و دسته داعش در کشورهای نظیر انگلستان و نروژ و آلمان و ترکیه و ... آزادانه مراسم می گذاشتند، کمک مالی و نیرو جمع می کردند و اعلامیه هایشان را در مقابل چشم پلیس پخش می کردند. این ها گوشه کوچکی از شواهد عینی ای هستند که از وجود محافل بزرگ قدرت در پشت پرچم سیاه "لا اله الا الله، مجد رسول الله" داعش حکایت می کنند.

همین قدرت واقعی است که شرایط رشد یکباره داعش و پیشرویهای برق آسای آن در عراق و سوریه را فراهم کرده و حجم بزرگی از سلاح را بدون شلیک حتی یک گلوله از ارتش دست ساز عراق به دست آنها می رساند و صد ها میلیون دلار پول نقد را در اختیار آنان قرار می دهد و البته پادش نمی رود که نفت ارزان حاصل از ۷ چاه نفتی در سلطه آنان در خاک سوریه را نیز در بازارهای سیاه بخرد. واقعیاتی که نشان می دهند قلاده این نیرو، تحرکات و عملکردهایش و کنترل آن در دست قدرتهای امپریالیستی ست.

زیر نویس

(۱) براستی که دنباله روی حیرت انگیز مدافعین "کمونیسم کارگری" از سیاستها و تبلیغات جناح های اولترا راست امپریالیستی در مورد "اسلام سیاسی" و مسلمان ستیزی آنها، گاهی آنها را در موقعیت های بسیار رسوا و تاسف برانگیزی قرار می دهد. بطور مثال همین اظهار نظر نویسنده مبنی بر این که "داعش" نماینده "اسلام واقعی" ست، وی را در مقایسه با رییس جمهور آمریکا که داعش را به زعم خودش و با این استدلال که "بیشترین قربانیان داعش مسلمانان هستند" مسلمان نمی داند، در موضع عقب مانده تری قرار می دهد.

تسلیماتی و نظامی بزرگترین برندگان جنگهایی هستند که که تنور آنها از سوزاندن خون و پوست و گوشت توده های تحت ستم گرم می شود. اما بحرانها همیشه به جز نابودی و ویرانی حاوی فرصت هایی هم هستند. مسلماً تشدید جنایات امپریالیسم و دار و دسته هایش در جریان بحران اخیر به ناگزیر نه فقط باعث تشدید هر چه بیشتر تضاد بین خلقهای منطقه خاورمیانه با امپریالیستها خواهد شد بلکه تضادهای خاص خود را در جبهه خود امپریالیست ها هم ایجاد کرده و برای مبارزات مستقل مردم علیه دشمنانشان از داعش گرفته تا نیروهای امپریالیستی دیگر زمینه به وجود می آورد. این زمینه بستری برای کار و تلاش مبارزاتی انقلابیون و کمونیستهای واقعی است که نطفه های بلند کردن پرچم یک جنگ مردمی بر علیه امپریالیسم و تمام نیروهای مرتجع و وابسته را در خود دارد.

کننده و مصرف کننده تسلیحات نظامی عمل کرده اند. عروج داعش و بحران کنونی بازار گرسنه دیگری برای رونق دادن به کار و بار تولید و فروش سلاح از سوی انحصارات نظامی آمریکا و شرکا نه تنها در این منطقه بلکه تا شعاع هزاران کیلومتری آن در کشورهای حاشیه خلیج فارس و اسراییل و ... ایجاد کرده است.

به این ترتیب اوضاع کنونی و تشدید بحران در عراق و سوریه بیانگر آرایش جدید امپریالیسم آمریکا در جنگی ست که در شرایط تداوم بحران اقتصادی گریبانگیر نظام سرمایه داری در سطح جهان بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم و سایر قدرتهای متنازع امپریالیستی برای تشدید استثمار و غارت آنان و همچنین گسترش سلطه از طریق تصرف سرزمین و منابع و بازار های هر چه بیشتر از دست رقبا دیگر بر پا شده است. اکنون انحصارات

چریکهای فدائی خلق و بختک ... از صفحه ۱۸

انجام مبارزه مسلحانه کاملاً آشکار است بدون این که ضرورت مبارزه مسلحانه بر اساس تحلیلی علمی و همه جانبه از شرایط جامعه ایران توضیح داده شده و خط اصولی استراتژیکی برای پیروزی آن ترسیم شده باشد.
زیر نویس ۶:

رفیق جزنی پس از آن که سه سال در زندان بود، یعنی در سال ۱۳۴۹ وقتی متوجه شد که بعضی از رفقای مرتبط با رستاخیز سیاهکل، قبلاً با گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" در ارتباط بودند، بدون در نظر گرفتن روندهائی که در طی سه سال، در جامعه طی شده بود، و بدون اطلاع از این که رفقای مرتبط با آن گروه در طی سه سال چه پروسه ای را از سر گذرانده و چه گونه در مسیر حرکت خود گروه جدیدی با مشخصات و مختصات جدیدی ایجاد کرده بودند، به صرف وجود رفقای آشنا در حرکت سیاهکل- به خصوص رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به مثابه فرمانده دسته جنگل- که اتفاقاً خود این رفیق هم که قبلاً در گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" عضویت داشت پس از تشکیل گروه جنگل به آن پیوسته بود- دیگر هیچ شکی به خود راه نداد که وجود گروه جنگل را نادیده گرفته و گروه خود را به جای آن گروه، در اتحاد با گروه احمدزاده، به وجود آورنده چریکهای فدائی خلق بنامد. این اولین برخورد غیر واقعی در تاریخ نویسی مربوط به سازمان چریکهای فدائی خلق است که پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ و در شرایطی که دسته فرخ نگهدار به نام ظاهراً طرفداری از رفیق جزنی در رأس "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" قرار گرفتند، در سطح توده ای مطرح و به نادرست در جامعه برای خود جا باز کرد. از آن زمان همین برخورد غیرواقعی و یا به زبانی دیگر تحریف در مورد چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق، درکتب و نوشته های مختلف تکرار می شود.

به موضوع دیگری هم در این زمینه باید اشاره شود که مربوط به نوشته ای با عنوان "آنچه یک انقلابی باید بداند" است که در جنبش با نام رفیق علی اکبر صفائی فراهانی شناخته می شود. بر اساس گفته های زندانیان سیاسی مرد در دوره رژیم شاه در دهه ۵۰، این موضوع که نویسنده واقعی آن نوشته کیست در زندان جدالی را دامن زده بود. بعضی از زندانیان سیاسی مطرح می نمودند که آن جزوه را بیژن در زندان نوشته و برای اعتبار دادن به "گروه اول" در مقابل "گروه دوم" (که دارای آثار تئوریک معتبر و مشخصی بودند)، نام نویسنده اش را علی اکبر صفائی فراهانی عنوان کرده است. منظور از "گروه اول"- از نظر رفیق بیژن جزنی و طرفدارانش- گروهی است که در ارتباط با گروه رفیق احمدزاده، چریکهای فدائی خلق را تشکیل دادند- که البته به زعم آنها "گروه اول" گویا همان گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" بوده است. نام "گروه دوم" را نیز آنها به گروه رفیق احمدزاده اطلاق کردند. در باره نوشته مورد بحث، همسر رفیق بیژن جزنی در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" که در بهار ۱۳۷۸ منتشر شده، مطرح کرده است: "یکی دیگر از نوشته های بیژن که از زندان قم بیرون آمد، جزوه ای است به نام آنچه یک انقلابی باید بداند. بیژن این جزوه را به امضای ابو عباس- رمص به بیرون فرستاد. ابو عباس اسم مستعار صفائی فراهانی بود در دوره ای که او در اردوگاه های فلسطین تعلیمات نظامی می دید و در آنجا به دلیل قابلیت های نظامی به درجه سرگردی رسیده بود. بیژن تاریخ نوشتن این جزوه را هم یک سال پیش از تاریخ واقعی اش گذاشت. بیژن زیر آنچه که در زندان قم می نوشت، عامداً، تاریخ یک سال قبل را می گذاشت. او می گفت: "اگر تصادفاً به این جزوه ها دست یافتند، بهتر است نفهمند که هم اکنون میان بیرون و درون زندان قم رابطه حضوری برقرار است". (صفحه ۶۷).

این ها مسایلی هستند که نیروهای جنبش انقلابی برای فهم روندها و مسایل دهه ۵۰ باید از آن ها مطلع باشند. در هر حال تا آنجا که به اطلاعات خود من هم مربوط می شود، به طور مسلم می توانم بگویم که در اوایل سال ۱۳۴۹ در هنگام ارتباط بین رفقای جنگل با رفقای گروه احمد زاده اساساً نامی هم از چنین نوشته ای مطرح نبود و با اطمینان و یقین می شود گفت که اگر غیر از این بود رفقای اولیه سازمان از وجود آن نوشته مطلع می شدند. اتفاقاً خود رفیق صفائی فراهانی در ابتدا یک پای ارتباط بود و اگر او چنین نوشته ای داشت حتماً آن را در اختیار ماها در گروه رفیق احمدزاده قرار می داد یا حداقل اشاره ای به آن نوشته می نمود که در این صورت هم موضوع در بین رفقا مطرح می شد- که چنین نبود. در مقاله "از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری" نیز این موضوع از طرف من به این صورت بیان شده است: "در فروردین سال ۵۲ که من از زندان فرار کرده و دوباره به فعالیت در درون سازمان چریکهای فدائی خلق پرداختم، در اولین پایگاه یا خانه تیمی که بودم جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را دیدم که با نام رفیق علی اکبر صفائی شناخته می شود. این جزوه نیز البته قبلاً در سازمان وجود نداشت و در این مورد هم با اطمینان می توانم بگویم که رفقای اولیه سازمان که من آنها را می شناختم اطلاعی هم از وجود چنان جزوه ای نداشتند."

آنها مرگ را سرودی کردند!



هر تابستان خاطره کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ اذهان همه کمونیستها و آزادیخواهان و همه کسانی که قلبشان برای آزادی می تپد و یا در جریان این کشتارها عزیز یا عزیزانی را از دست داده اند با برجستگی هر چه بیشتری به این امر مشغول می شود. در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ که در واقع نقطه اوج کشتار های دهه ۶۰ بود هزاران کمونیست و آزادیخواه و کسانی که به خاطر اعتقاداتشان دستگیر شده بودند به دست دژخیمان جمهوری اسلامی اعدام شدند. اعدام زندانیان سیاسی که بسیاری شان قبلا در بیدادگاه های خود رژیم محکوم شده و دوران

زندان خود را می گذراندند، یکی از آخرین ضربات بزرگ این جنایتکاران به مبارزات مردم ما در آن دهه بود. با چنین جنایت مهلکی، ضد انقلاب حاکم کوشید تا در شرایط خاتمه جنگ با عراق و چشم انداز شورشهای توده ای، نسلی از کادرها و رهبران انقلابی توده ها را به طور فیزیکی نابود و از صحنه مبارزه خارج کند. در واقع دارو دسته خمینی از همان روز اول به قدرت رسیدنشان توسط امپریالیستها مأموریت و هدفی جز سرکوب انقلاب سال ۵۷ نداشتند و اساسا به همین خاطر به قدرت رانده شده بودند. به همین دلیل هم سردمداران مرتجع جمهوری اسلامی از روز اول گام به گام در جهت رسیدن به این هدف حرکت نمودند تا سرانجام قدرت و امکان آن را یافتند که جهت سرکوب قطعی باقی مانده دستاوردهای قیام بهمن حمله نهائی خود را به مردم انقلابی ایران سازمان دهند که کشتار دهه ۶۰ نمودار بارز آن می باشد. یورش سراسری و سیستماتیک جمهوری اسلامی به توده ها با فجایعی که در ۳۰ خرداد شکل دادند آغاز گشت و دستاوردهای قیام که یکی یکی در اینجا و آنجا پس گرفته شده بود بطور قطعی و سراسری در آن مقطع مورد هجوم قرار گرفت. کارگران و زحمتکشان و سازمانهای سیاسی وحشیانه مورد تعرض نیروهای سرکوب قرار گرفتند؛ هزاران نفر دستگیر شدند و زندانها از کمونیستها و آزادیخواهان پر شد. از همان ۳۰ خرداد ماشین اعدام در زندانهای رژیم به راه افتاد و پیر و جوان و نوجوان دسته دسته اعدام شدند و دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی هر روز اسامی آنها را در روز نامه های خود درج نمودند. سران و دست اندکاران رژیم که بسیاری از آنها امروز نام اصلاح طلب و اصول گرا و غیره روی خود گذاشته اند در آن روزها برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم نه فقط جنایات خود را از مردم پنهان نکرده و آنها را به معرض نمایش عموم می گذاشتند بلکه علناً در مورد آنها و شدت دژخیمی خود نیز صحبت می کردند. در جریان کشتارهای دهه ۶۰ جان به در بردگان از این کشتار سراسری که به مثابه زندانیان سیاسی در سیاهچالهای جمهوری اسلامی به سر می بردند اکثراً در قتل عام سال ۶۷ به دار آویخته شدند. کشتار های دهه ۶۰ گرچه افشاگر چهره ددمنشان حاکم بود و هست اما زخمی بزرگ بر جان و روان بازماندگان این جنایت و همه آزادیخواهان این سرزمین باقی گذارد که تا امروز هم علیرغم همه دسیسه ها و ترفندهای سرکوبگران حاکم جهت پرده پوشی آن و پاشیدن گرد فراموشی بر آن، تداوم داشته و فراموش نشده و نخواهد شد.

تجلیل از شهدا و تأکید بر ادامه راهشان همواره جایگاهی بزرگ در جنبش انقلابی مردم ما داشته که همواره از طرف نیروهای چپ چه با برگزاری جلسات سخنرانی، نمایش عکس در خیابانها و غیره انجام می شود. در سالهای گذشته دشمن به شکل های گوناگون علیه این رسم انقلابی لشکر کشی نموده و از طریق قلم به مزدانی که او را یاری می دادند سعی در بی اهمیت جلوه دادن مراسم نیروهای چپ داشتند تا به هر ترتیبی مانع از گرمی داشت خاطره آن عزیزان گردند. یک روز مدعی می شدند که مراسم های بزرگداشت جانبازان "تکراری" و "خسته کننده" شده است روز بعد آنها را به مراسم "عزاداری" تشبیه کرده و گرامیداشت شهدا را الهام گرفته از "فرهنگ مذهبی" جار می زدند و یا می گفتند که اساسا مردم ما مردمی "مرده پرست" هستند، که خصوصیتی مذموم و غیر متمدانه! و باقی مانده از عهد عتیق! می باشد؛ و همه این اراجیف گفته و پخش می شد تا راه فراموشی جنایات رژیم و سرانجام چشم پوشی از مجازات جلادان هموار گردد.

اما علیرغم همه این سم پاشی ها و برغم همه ترفند های دشمن، نه خانواده آن عزیزان و نه یاران و دوستدارانشان لحظه ای از بزرگداشت آنها باز نماندند. و خاوران ها هرگز علیرغم همه سرکوبها و بگیر و ببندها، از دسته های بیشمار گل، بر مزار گلها خالی نماند. به همین دلیل وابستگان به جبهه استثمارگران نا امید و ورشکسته از تلاش های خود برای پرده کشیدن بر جنایات جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ و از بین بردن خاطره مبارزات انقلابی و آزادیخواهانه زندانیان سیاسی شهید در آن دهه، امروز از در دیگری وارد شده و با کمک نیروهای سازشکار درون خلق (در ایران تریبونال) خود را حامی عزیزان ما جلوه می دهند. در این راه همه تلاش آنان این است که بتوانند ضمن ظاهراً دلسوزی نسبت به شهدای مردم مبارز ایران و برگزاری مراسم سالگرد برای آنان همراه با محکوم کردن جنایات جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ (و البته فقط در آن دهه) آرمان ها و خواستههای مبارزاتی زندانیان سیاسی قتل عام شده را خدشه دار کنند. آنها به واقع با سوء استفاده از خون جان باختگان خلق ما می کوشند خود را مطرح و به ترویج ایده ها و نظرات ضد انقلابی - و یا در رابطه با نیروهای کمکی آنها در صف مردم به پخش نظرات سازشکارانه- خویش بپردازند.

اما، یکی از دلایل شکست دشمن و همه کسانی که در جبهه او می سرودند و هیزم به آتش کارزار ضد مردمی او در رابطه با مراسم های نیروهای چپ می ریختند عدم درک این واقعیت بود که اولاً مردگان آن دهه "عا شق ترین زندگان بودند" که برایشان نفس مرگ مهم نبود بلکه مهم این بود که مرگ آنها چه تاثیری بر زندگی دیگران بگذارد؛ و در ثانی وقتیکه مردم ما خاطره آنها را پاس می دارند در واقع از زندگانی مملو از مبارزه انقلابی و آزادیخواهانه آن رزمندگان و استقامت و پایداریشان در مصاف با دشمن تحلیل می کنند. برای نمونه وقتیکه چریکهای فدائی یاد و خاطره هادی کابلی ها، سیما دریائی ها، مجدحسین خادمی ها، مهنار نجاری ها، مهدی مسیحا ها، اسمر آذری ها، نوروز قاسمی ها، بهروز کتابی ها، فرشید راجی ها، حمید فولادپور ها، موسی آباد ها، طاهره قاسمی ها، روح انگیز دهقانی ها و صدها فدائی دیگر را پاس می دارند در واقع از راه مبارزاتی و خصال انقلابی آنها، از گذشته و فداکاری هایشان، از عشق و صمیمیت شان به توده ها یاد می کنند؛ از مقاومتشان در مقابل دشمن درس می گیرند و پیگیریشان در مبارزه با دشمن برای برقراری آزادی و برابری و سوسیالیسم را پاس می دارند؛ و در حقیقت از زندگی آنها تحلیل می کنند و از مبارزاتشان الهام می گیرند. از زندگی کسانی یاد می کنند که "به چرا مرگ خویش آگاهان" بودند. مبارزینی که شیوه مرگشان خود جلوه بارزی از زندگی شان بود. آنهایی که "مرگ را سرودی کردند" که سراسر این "فلات خونین" را در نوردید و فریادی شد که هنوز هم در طنین است: **"نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم، به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را!"**

در سالگرد این جنایت بزرگ یاد و راه عزیزانمان، جانبازگان کشتار دهه ۶۰ و قتل عام سال ۶۷ را با ادامه راه و آرمانهای سترگشان پاس داریم . نگذاریم که دشمن و جماعت یأس پرستان با پخش بذریع نامیدی و تسلیم، پایداری در راه مبارزه و آرمانهای آن شیر زنان و کوه مردان را خدشه دار کنند. کوشش و پیگیری در راه تحقق آرمانهای آن عزیزان و پاسداری از امر انقلاب بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و تمام دار و دسته های درونیش بزرگترین وظیفه ما در سالگرد این جنایت بزرگ است. شهدای ما پرچم ما هستند بکشیم با ادامه راهشان جهت نابودی نظام ظالمانه سرمایه داری حاکم بر ایران، این پرچم رهایی بخش را در اهتزاز نگاه داریم.

جاودان باد خاطره تمامی کمونیستها و آزادیخواهانی که در کشتار دهه ۶۰ و قتل عام سال ۶۷ توسط جمهوری اسلامی اعدام شدند!

نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم، به آتش می کشیم بساط دار و شکنجه را! جمهوری اسلامی با هر جناح دسته نابود باید گردد!

زنده باد انقلاب!

چریکهای فدائی خلق ایران
شهریور ۱۳۹۳

جاودان باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق!

۱۱ سپتامبر، سالگرد کودتای "سیا" علیه سالوادور آلنده !



فعال بود در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۰ پیروز شود.

سالوادور آلنده (۱۹۰۸ - ۱۹۷۳) از بنیانگذاران حزب سوسیالیست شیلی بود. او از نوامبر ۱۹۷۰ تا سرنگونی و کشته شدنش در کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ رئیس جمهور شیلی بود. از او در تاریخ شیلی به عنوان اولین رئیس جمهوری که با رأی مردم به قدرت رسید نام می‌برند. او پیش از رسیدن به ریاست جمهوری در انتخابات ۱۹۷۰ در مقام‌های سناتور، نماینده و وزیر کابینه فعالیت کرده بود. آلنده سه بار در سال‌های ۱۹۵۲، ۱۹۵۸ و ۱۹۶۴ کاندید ریاست جمهوری شده و شکست خورده بود تا این که در انتخابات سال ۱۹۷۰ برنده شده و از سوی مجلس به ریاست جمهوری برگزیده شد. سالوادور آلنده پس از رسیدن به ریاست جمهوری، برنامه خود را که "راهی بسوی سوسیالیسم" نام گذاشته بود را پیاده کرده و در همین چهارچوب بسیاری از صنایع را در کشور ملی اعلام نمود. از آن جا که شیلی نیز مثل خیلی از کشورهای آمریکای لاتین زیر سلطه امپریالیسم و در چنگال شرکت‌های چند ملیتی قرار داشت و منابع طبیعی آن غارت و چپاول می‌شد، این "ملی کردن" در تضاد آشکار با سیاست‌های امپریالیستی و منافع انحصارات امپریالیستی و از جمله آمریکائی‌ها قرار گرفت و به همین دلیل هم از همان ابتدای شروع برنامه‌های سالوادور آلنده، امپریالیسم آمریکا توطئه کودتا بر علیه او را طرح ریزی کرد تا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ آن را به اجرا در آورد.

با توجه به این واقعیت که آلنده در جریان یک انتخابات به قدرت رسید در آن زمان این امر این شبهه را برای اپورتونیست‌ها بوجود آورده بود که "به شیوه مسالمت آمیز هم میشود بقدرت رسید". آن‌ها بدون توجه به نتیجه کار و بدون درکی از شرایط خاص و دوره تاریخی شیلی، این میشود را به همه کشورها و از جمله به ایران هم تعمیم میدادند. و بدین ترتیب بدون در نظر گرفتن دیکتاتوری عربان رژیم شاه با چنین الگوبرداری‌ای بر طبل مبارزه مسالمت آمیز می‌کوبیدند. همان طور که

۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ژنرال آگوستو پینوشه در چهار چوب برنامه امپریالیسم آمریکا علیه سالوادور آلنده رئیس جمهور شیلی دست به کودتا زد. به دنبال این اقدام توطئه گرانه روشن شد که هنری کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا که از مخالفین سرسخت حکومت سالوادور آلنده بود، دستور طراحی این کودتا را به سازمان سیا داده بود. چرا که آلنده با اقداماتش از جمله ملی کردن بسیاری از صنایع شیلی، خشم آن‌ها را سبب شده بود.

ژنرال آگوستو پینوشه فرمانده کل نیروهای مسلح شیلی بود که از مزدوران آمریکا در شیلی به شمار می آمد و از جناح راست اپوزیسیون مخالف آلنده حمایت کرده و نیز از سوی آن‌ها پشتیبانی می‌شد. پینوشه با توطئه و نقشه سیا، با توسل به کودتای نظامی، دولت منتخب سالوادور آلنده را سرنگون کرد. صبح روز ۱۱ سپتامبر واحدهای نیروی دریایی شیلی بندر "والپازو" را اشغال کردند. سپس ارتشیان کودتاگر، به کاخ ریاست جمهوری لاموندا در سانتیاگو حمله کرده و کاخ را محاصره کردند، افراد وفادار به آلنده به همراه شخص او دست به مقاومت زدند. اما حوالی ظهر به دستور ژنرال پینوشه، هواپیماهای نیروی هوایی، کاخ ریاست جمهوری را بمباران کرده و سرانجام سربازان موفق به ورود به داخل کاخ شدند. پس از اشغال کاخ ریاست جمهوری توسط نظامیان، نیروهای پینوشه آلنده را کشتند. سالوادور آلنده هنگام مرگ ۶۵ سال داشت. علیرغم همه تبلیغات امپریالیسم آمریکا جهت لاپوشانی این جنایت، این کودتا همواره به مثابه لکه ننگی بر پشتیبانی دولت آمریکا باقی مانده و باقی خواهد ماند.

نیروهای چپ در کشور شیلی نیز که مانند سایر کشورهای آمریکای جنوبی در دوران تضعیف امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر از قبل شروع به رشد کرده بودند و افکار مارکسیستی در شیلی پیروان زیادی پیدا کرده بود؛ و نیز شرایط خاص شیلی باعث شد تا سالوادور آلنده که بیش از چهل سال در صحنه سیاسی

امروز و در زیر سلطه خونین "ولی فقیه" جمهوری اسلامی تبلیغ می کنند که میشود با انتخابات و اصلاحات، گرگان حاکم را تغییر داد!

سالوادور آلنده انسان بزرگی بود که با پایداری‌اش در مقابل کودتاچیان مزدور امپریالیسم آمریکا تعهدش به آرمان‌های خود و مردمش را ثابت نمود و همبستگی‌اش با مردم را با مقاومت تا پای جان نشان داد. اما او درک درستی از امپریالیسم نداشت و امپریالیسم را هم چون یک نیروی خارجی می‌دید و نه هم چون پدیده‌ای که در تمام مناسبات جامعه دخیل است. و مهم تر از آن متوجه نبود که تا ارتش ضدخلقی، این ماشین سرکوب طبقه سرمایه‌داران دست نخورده باقی بماند، امکان تحقق برنامه‌های مردمی و تثبیت آن‌ها وجود ندارد. محدودیت‌های فکری و طبقاتی آلنده به او اجازه نمیداد درک کند که بدون تکیه بر مردم مسلح و رهبری طبقه کارگر، آن هم کارگرانی که نه صرفاً از سیاست‌های وی پشتیبانی میکنند بلکه به عنوان طبقه‌ای که تمام نهادهای قدرت را بدست دارد، امکان غلبه بر توطئه‌های امپریالیستی وجود ندارد. به همین خاطر هم بود که در روزهای کودتا، ارتش ضدخلقی با توسل به کودتا قدرت را بدست آورده و فاجعه‌ای از خود در تاریخ شیلی بجای گذاشت.

سپتامبر ۲۰۱۴

در دنباله این مطلب توجه خواننده را به آخرین سخنرانی سالوادور آلنده جلب می‌کنم.

سخنرانی سالوادور آلنده در ساعت ۹:۱۰ صبح روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳
دوستان من!

بدون شک این آخرین فرصتی خواهد بود که من با شما سخن بگویم. نیروی هوایی برج‌های رادیویی پورتالس و کورپوراسیون را بمباران کرده است.

کلمات من تلخ نیستند اما از زخم و ناامیدی سرشار هستند. این کلماتی هستند که آن‌هایی را که سوگند دروغ ادا کرده‌اند را اخلاقاً محکوم میکنند: این سربازان شیلی: این سرفرماندهان افتخاری هم چون دریاسالار مرینو که سرخود فرماندهی نیروی دریایی را اشغال کرده است و آقای مندوزا، این ژنرال قسی القلب فرومایه، کسی که همین دیروز وفاداری خود را به دولت اعلام کرده بود، اکنون او نیز خود را به سمت ژنرال فرماندهی پلیس ویژه شیلی منصوب کرده است.

با وجود چنین حقایقی، تنها یک چیز می‌توانم به کارگران بگویم: من تسلیم نخواهم شد!

در یک چنین لحظه دشوار تاریخی، بخاطر وفاداری به خلقم، زندگی خود را فدا می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم که یقین دارم

اخراج کارگر زن بلوچ از شهرداری، به دلیل انجام فعالیتهای صنفی!

روز چهارشنبه پنجم شهریور ماه، ایلنا گزارش داد که یک کارگر زن به دلیل انجام فعالیت های صنفی کارگری در منطقه بلوچستان، تا کنون چندین بار اجبارا مجبور به ترک کار شده است. به گفته این کارگر: آخرین بار تیرماه امسال بود که با نامه فرمانداری ایرانشهر برای یافتن کار به شهرداری "بزمان" (یکی از شهرهای بلوچستان) مراجعه کردم اما بعد از گذشت ۳۹ روز کار در بخش اداری بدون هیچ دلیل مشخصی از ادامه حضور من در شهرداری جلوگیری بعمل آمد و در نتیجه بازهم بیکار شدم. مسئولان شهرداری دلیل اخراج مرا سابقه فعالیت های صنفی و پی گیری مطالبات زنان بلوچ در استان مطرح کرده اند. این کارگر که دارای مدرک تحصیلی کارشناسی حقوق نیز هست، در خصوص فهرست اسامی سازمان هایی که در آزمون استخدامی آنها پذیرفته شده اما در مصاحبه آنها رد شده است، گفت: آزمون وکالت دادگستری سال ۸۷-۸۸ و کتابخانه عمومی ایرانشهر از این جمله است. در بخش دیگری از این گزارش وی می گوید: از سال ۸۹ تا ۹۰ در شهرداری شاغل بودم اما بعد از تعویض شهردار و با وجود داشتن قرارداد معین و بیمه بیکار شدم، همچنین زمانی که در کارخانه های "ایران کولا" و تولیدی "نان تاپ" به عنوان سرپرست کارگران مشغول کار بودم در نهایت با فشار کارفرما مجبور به استعفا و ترک کار شدم.

بازداشت کارگر کارخانه کاشی "گیلانا" بر اساس شکایت کارفرما!

به گزارش خبرگزاری هرانا بیش از ۱۵۰ کارگر کارخانه کاشی "گیلانا" صبح روز دوشنبه ۳۱ شهریور در ششمین روز از شروع اعتراضاتشان بار دیگر در محوطه کارخانه تجمع کردند. این کارگران از روز چهارشنبه ۲۶ شهریور ماه در اعتراض به عدم پرداخت ۱۶ ماه حقوق خود که مربوط به سالهای ۸۸ تا ۹۳ می باشد مبادرت به اعتصاب کرده بودند که با شکایت کارفرما هشت کارگر توسط اطلاعات رژیم احضار و بازداشت و بر اساس گزارش مزبور "تحت مراحل اولیه بازجویی قرار گرفتند". به دنبال این دستگیریها یکی دیگر از کارگران این کارخانه که برای مذاکره با دادستان "رودبار" به این نهاد قضایی رژیم مراجعه کرده بود نیز توسط مأموران انتظامی به اداره اطلاعات رژیم رودبار منتقل شده و بازداشت شد. اما با تداوم اعتصاب و اعتراضات کارگران کارخانه به این اقدام این کارگران فعلا آزاد شده اند. لازم به یاد آوری است که کارفرمای کارخانه مذکور از ۱۰ نفر از کارگران به جرم "ایجاد اغتشاش" شکایت کرده است.

خواهند کرد. شما باید این را بدانید که خیلی زودتر از آن، خیابانهای پهناور گشوده خواهند شد تا در آن ها انسان های آزاد برای ساختن یک جامعه بهتر رژه روند.

زنده باد شیلی!

زنده باد خلق!

زنده باد کارگران!

این ها آخرین کلمات من هستند و من مطمئنم که بی یقین فدا شدن من بیهوده نخواهد بود. من حتم دارم که این، دست کم درسی اخلاقی خواهد بود که خیانت، بُزدلی و جنایت را محکوم خواهد کرد.

عبدالله باوی

زیرنویس ها:

۱- مقصود از سنت های مرسوم، عدم مداخله ارتش در سیاست است.

۲- ژنرال اشنایدر (René Schneider Chereau) فرمانده ارتش شیلی که در سال ۱۹۷۰ به دست عوامل ارتجاع به قتل رسید.

اجرای... (این بخش از گفته های آینده، بعثت غرض انفجارها شنیده نمی شد.) - تاریخ درباره آنان داوری خواهد کرد.

بدون شک رادیو ماخیانسان (Magallanes) محکوم به سکوت خواهد شد و طنین آرام صدای من به گوش شما نخواهد رسید؛ این اهمیتی ندارد. اما شما شنیدن صدای مرا دنبال خواهید کرد؛ من همیشه در کنار شما خواهم بود؛ دست کم در خاطره شما انسانی موقر و شایسته را که به همبستگی کارگران وفادار بود بر جای خواهم نهاد.

مردم باید از خود دفاع کنند اما نباید قربانی شوند. مردم نباید به خود اجازه دهند که درهم شکسته شوند یا از میان برداشته شوند، مردم نباید به خود اجازه دهند که تحقیر شوند.

کارگران هموطن من! من به شیلی و سرنوشت آن ایمان دارم. نسل های دیگری خواهند آمد و بر این خیانت که در همه جا حضور دارد غلبه

دانه هایی که به دست ما در وجدان های شریف هزاران هزار شیلیایی کاشته شده است، هیچ گاه از میوه بار آوردن، باز نخواهد ماند.

نظامی ها نیرومند هستند، آن ها قادرند مردم را به اسارت خود درآورند، اما روند تکامل اجتماع را نه با جنایت مانع می توان شد، نه با زور. تاریخ در کنار ما است و مردم هستند که آن را می سازند.

کارگران میهن من!

می خواهم از شما به خاطر وفاداری و صداقتی که همواره نسبت به من نشان داده اید سپاسگزاری کنم. سپاسگزاری به خاطر ایمان و اعتماد به مردی که تنها مفسر آرزوهای بزرگ عدالت بود و کلماتش احترام به قانون اساسی بوده و به این تعهد پیوسته وفادار ماند. در این لحظات نهایی آخرین چیزی که می توانم به شما بگویم این است که امیدوارم از این رویدادها بیاموزید: سرمایه خارجی و امپریالیزم همراه با ارتجاع داخلی فضای مناسبی برای نیروهای مسلح فراهم آورده است تا به سنت های مرسوم (۱) خود پشت کنند؛ سنت هایی که ژنرال اشنایدر (۲) آموزش داده بود و فرمانده آرایا بار دیگر آن ها را تصریح و تأکید کرده بود. آنان هر دو قربانیان همان شرایط هستند، قربانیان همان افرادی که اکنون پشت سرشان در انتظار ایستاده اند تا قدرت خود را دوباره از طریق مداخلات بیگانه، برای ادامه دفاع از امتیازات و منافع عظیم شان به دست آورند.

بیش از همه روی سختم با زن صبور سرزمین مان است، با زن دهقان که به ما ایمان داشت، با زن کارگر که بیش از حد انتظار کار می کرد، به مادر که از توجه عمیق ما به فرزندان اش آگاه بود. روی سختم با صنعتگران آزاد است که چون وطن پرستان رفتار کردند؛ به آن ها که تا چند روز پیش مبارزه را علیه شورشی که به وسیله اصناف حرفه ای اداره می شد ادامه دادند. این قشر از اصناف به وجود آمد تا از امتیازاتی که سیستم سرمایه داری به شمار کوچکی از افراد محدود می شد، دفاع کند.

من با جوانان سخن می گویم، با آن ها که سرود خواندند، با آن ها که روح مبارزه جوی خود را به ما نثار کردند. من با انسان شیلیایی سخن می گویم؛ با کارگر، با دهقان، با روشنفکر، با آنان که شکنجه و آزار خواهند دید، چرا که فاشیسم زمان درازی در میهن ما زیست کرده است؛ در اعمال تروریستی، انفجار پل ها و قطع خطوط آهن و خرابکاری در لوله های نفت و گاز. نظر به سکوت کسانی که موظف به

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

بانک مرکزی اروپا و چشم انداز اقتصادی دنیا!

اجتماعی در جهان شده) یورش به طبقه کارگر را افزایش داده و هرگونه مقاومت و اعتراضی را با شیوه های پلیسی در داخل و با جنگ در بیرون از مرزها سرکوب کرده و می کند. به طوری که هر روز ما شاهد وقوع درگیریهای نظامی و جنگهای جدید در نقاط مختلف دنیا هستیم که با هر توجیهی که برای آنها تراشیده شده، چیزی جز جنگ بزرگترین انحصارات و قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم و باز تقسیم بازارها نیستند. اگر به تاریخ جنگهای امپریالیستی گذشته نیز نگاه کنیم می بینیم که همه آنها در زمانی اتفاق افتادند که سیستم سرمایه داری با بحران های بزرگی مواجه شده بود و جنگها در اقصای تلاشهای طبقه حاکم بودند برای گریز از بن بست بحران ها از طریق "نابودی" توده معتابهای از نیروی کار و وسایل تولید.

امروز نیز به دلیل افزایش منازعات طبقاتی در درون جوامع امپریالیستی و جوامع تحت سلطه، گرایش دولتهای امپریالیستی به نظامیگری هرچه بیشتر افزایش یافته است. امپریالیستها که تلاش می کنند تنش های سیاسی-اجتماعی داخلی را به سمت خارج منحرف کنند، از یک طرف دستگاه پلیسی داخلی را برای دفاع از نظم سرمایه داری در مقابل انفجارهای سیاسی-اجتماعی تقویت کرده و از طرف دیگر از آنجا که راه فراری از بحران اقتصادی پیش روی خود نمی بینند، علاوه بر سرازیر کردن منابع بی پایان نقدی به بازارهای مالی، راه چاره دیگر برای کاهش بحران را در تشدید نظامیگری و جنگ علیه رقبایشان برای تصرف بازارها و منابع انرژی و سرزمینهای جدید می بینند.

زیر نویس:

(۱) هیئت مدیره بانک مرکزی اروپا (European Central Bank) معمولاً دوبار در ماه جلسات خود را در فرانکفورت برگزار می کند و در اولین جلسه ماهانه در رابطه با سیاستهای پولی خود، و در دومین جلسات ماهانه نیز در رابطه با دیگر مسائل تصمیم گیری می کند. معمولاً نکات برجسته این تصمیم گیری ها مطابق مصالح تصمیم گیرندگان در مصاحبه مطبوعاتی که پس از اولین جلسه ماهانه انجام می شود، اطلاع رسانی می شوند.

(۲) اوراق بهادار با پشتوانه دارایی: asset-backed securities

(۳) "تولید" در اقتصاد خرد، فرایندی اقتصادی است که در آن نهاده ها (inputs) به ستاده ها (outputs) تبدیل می شوند، یعنی نهاده ها برای ساختن یک کالا برای مبادله و یا استفاده مستقیم، مورد استفاده قرار می گیرند و در هر دوره از زمان، میزان مشخصی از ستاده ها در ازای میزان مشخصی از نهاده ها به دست می آید.

"فقدان عدم اعتماد به نفس نسبت به آینده اقتصادی" اشاره کرد. (۲) گزارش بانک مرکزی اروپا که روز بعد منتشر شد و خبر از کاهش شدید سرمایه گذاری در اروپا داد نیز این اظهارات "دراگی" را تأیید می کند.

روند وخامت روزافزون شرایط سیستم سرمایه داری در اروپا، انعکاس واضح وضعیت توسعه اقتصاد جهانی زیر حاکمیت امپریالیستهاست. به عنوان مثال کشور ژاپن که به اصطلاح سومین اقتصاد بزرگ جهان سرمایه داری است و قرار بود که از طریق محرک های پولی و مالی خون جدیدی وارد رگهای اقتصادی خود کند، خود اعتراف می کند که از "نفس" افتاده است. و یا می توان اقتصاد چین را مثال زد که در شرایطی که از بی ثباتی سیستم مالی خود رنج می برد و با سقوط شدید سرمایه گذاری در بازار املاک (که مهمترین عامل توسعه اقتصادی از سال ۲۰۰۸ تاکنون بوده) روبرو شده، به یک اقتصاد "نخ نما" و بیمار بیشتر شباهت دارد تا دومین اقتصاد بزرگ جهان. و یا می توان رشد اقتصادی یک درصدی آمریکا در نیمه اول امسال (که همین مقدار ناچیز هم در این شرایط موجب شادمانی طبقه حاکم شد) را مثال زد که با توجه به یورش مرگباری که سرمایه داران برای تحقق این با اصطلاح "رشد" به زندگی کارگران و مردم زحمتکش آمریکا سازمان داده اند، نشان دهنده درجه وخامت بحران های سیستم سرمایه داری جهانی است.

واقعیت این است که بحران اقتصادی ۲۰۰۸ یک واقعه ای نبود که صرفاً در آن سال اتفاق افتاده و تمام شده باشد. این بحران، جلوه ای از بحرانهای مزمن و ذاتی نظام سرمایه داری بوده و برغم تمامی اقدامات ضد خلقی سرمایه داران برای غلبه بر این بحران، نظیر راه اندازی جنگ و گسترش میلیتاریزم و ... آنها قادر به از بین بردن بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه داری نیستند. جدیدترین موج این بحران اقتصادی مزمن که در سال ۲۰۰۸ شروع شد، دور جدید از فاجعه ای متداوم برای سرمایه داری بود که نتایج آن را در همه جوانب زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توده ها بخصوص در کشورهای وابسته می توان مشاهده کرد.

طبقه حاکم بر کشورهای امپریالیستی که راه حلی واقعی برای تخفیف بحران نداشت (بحرانی که حتی در دوران به اصطلاح "بازسازی" نیز ادامه یافته و منجر به افزایش نابرابری ها و ستم اقتصادی-

با وجود گذشت چند سال از فروپاشی مالی نظام سرمایه داری و تشدید بحران اقتصادی گریبانگیر این نظام در سطح جهان و برغم تبلیغات روزمره رسانه های امپریالیستی مبنی بر غلبه سرمایه داری بر این بحران، نگاهی به شرایط وحشتناک زیست و معیشت کارگران و توده های محروم از یک سو و اعترافات خود نهاد ها و مقامات کشورهای امپریالیستی نشان دهنده تداوم بحران و عدم وجود چشم اندازی برای خروج از این بحران در آینده نزدیک می باشد. انعکاس این واقعیت را می توان در نشست اخیر هیات مدیره "بانک مرکزی اروپا" دید.

با نگاهی به گزارش های رسمی منتشر شده در رابطه با اولین نشست هیئت مدیره "بانک مرکزی اروپا" (ECB) در اولین هفته ماه سپتامبر ۲۰۱۴، و فضای حاکم بر این جلسه می توان مهمترین مسائل پیش روی طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان از نظر آنان را دید و همچنین مشاهده کرد که این مجمع امپریالیستی چه راهکارهایی برای حل بحرانهای خود در پیش گرفته اند. (۱)

مهمترین جنبه نشست بانک مرکزی اروپا، نه تصمیم گیری های بسیار مهم در آن (مانند کاهش نرخ بهره و تصویب خرید اوراق بهادار) که نشاندهنده تداوم سیاستهای انقباضی و رکودی این بانک، بلکه فضای حاکم بر این نشست، یعنی اظهار ناتوانی این نمایندگان طبقه سرمایه دار حاکم بر اروپا در مقابله با گسترش بحران اقتصادی حاکم بر سیستم سرمایه داری و اعتراف آنان به این واقعیت بود که با گذشت ۶ سال از شروع پروسه فروپاشی سیستم مالی جهان سرمایه داری در ۲۰۰۸، نه تنها هنوز نتوانسته اند سیاستهای مالی-اقتصادی مؤثری را برای بهبود این وضعیت پیدا کنند، بلکه خود را هرچه بیشتر غرق در بحران وخیم مالی می بینند. (۲)

این چشم انداز ناامیدی از وضعیت سیستم، به روشنی در سخنان "ماريو دراگی" (رئیس هیئت مدیره بانک مرکزی اروپا) در این نشست منعکس شده است. او با توجه به این واقعیت که میزان "ستاده ها" (منظور میزان کل تولید و فراورده های تولیدی ست) در سطح سیستم تولید سرمایه داری در اروپا (و در کل جهان سرمایه داری) در طول ۶ سال گذشته کمتر از میزان آن در سال ۲۰۰۷ بوده، در سخنان خود به "خطرات نزول اقتصادی"، "از بین رفتن شتاب رشد دوره ای" و

دشت خاوران

بیاد هزاران جانباخته کشتار تابستان ۱۳۶۷



ای صبا، گر بگذری بر طرف دشت خاوران

بوسه زن بر خاک پاک آن زمین خون چکان

زیر خاک خاوران، گنجینه ها، پنهان شده است

بر سربلر جوانان، تراشگی بر فشان

ز آن گل اندامان که در این خاک، منزل کرده

اند

سربسرباغ و گلستان گشته، دشت خاوران

نام والای شما ثبت است در تاریخ عشق

ای شهیدان بخون غلطان بی نام و نشان

خاک پاک خاوران، بگرفته در بر، تنگ تنگ

پیکر آغشته در خون هزاران نوجوان

نوجوانانی، همه دارای عزمی آهین

پاکبازانی، همه پیکار جوی و جان فشان

دشمنان بی امان حاکمان مرتجع

حاکمان را وحشت از این بندگان قهرمان

آنکه در اعماق این خاک سیه، خوابیده است

در شهامت، دارد از حلاج و از بابک، نشان

هر عزیز خفته در اعماق این خاک سیاه

داستانها گوید از کین تیزی ضحاکیان

آنکه فرمان داد بر کشتار فرزندان خلق

مظهر جور و جنایت بود و ضحاک زمان

قتل عامی این چنین، تاریخ، کم دارد بیاد

تف بر این وحشی صفت ها، تف بر این آدمکشان

حسن جداری

نام هائی که در حافظه توده ها ماندگار اند!

روز و هر ساعت دروغ و فریب گفته و نفرت طبقاتی را به نفرت فردی و شخصی تبدیل کرده تا توده ها خود را تنها احساس کرده و برای بقای خود به هر سختی ای تن در دهند تا چرخ استثمار همچنان در گردش بوده و ثروت بیافرینند. و جالب است که امپریالیسم، این دشمن بشریت تمام این جنایات را بنام تمدن یا حفظ تمدن انجام میدهد.

ولی سیر تاریخ و درس های تاریخی نشان داده اند این چنین نبوده و نخواهد ماند، مطالعه تاریخ نشان می دهد که همیشه و حتی در تاریک ترین دوران هزاران هزار مبارزین و انقلابیونی وجود داشته اند که فاقد از سختی شرایط، بر علیه نظم استثمارگرانه حاکم گردن برافراشتند و گفتند و نوشتند و سراییدند و جنگیدند تا توده ها حقیقت را بدانند و راه رهایی خود را بیابند و تا به آخر طی کنند، تا توده ها بدانند که نوع دیگری میشود زندگی کرد که در آن ظلم و ستمی نیست، که ستمگر و ستمکش نیست، که دیگر دخترانی نیستند که از فقر فروخته شوند، و مادرانی نیستند که به هر ستمی تن در دهند. البته در مقابل این آرمان ها همواره خودفروخته گان به امپریالیسم هستند که آن را اتوپی خوانده و میخوانند و از ناممکن بودن آن گفته و میگویند ولی به توده ها نمیگویند که خود، با فریب توده ها و کشتن انسان ها، می کوشند تا چنین امکانی را ناممکن ساخته و از حرکت برای تحقق آن بازشان بدارند.

ولی تاریخی که اسپارتاکوس ها را به خود دیده و یاد و راه شان را در ضمیر خود حک کرده، به انسان ها این درس را می دهد که این چنین نمانده و نخواهد ماند. کراسوس های زمان با اعمال هر نوع ستمی هرگز نتوانسته و نمی توانند انسان ها را برای همیشه دربند و بندگی نگه دارند و نسل کشی و بنای ده ها خاوران نیز هرگز نتوانسته است سکوت مطلق بیافریند و انسان ها برای نوع دیگری از زندگی، برای آزادی و رهایی از بند استثمار، هم چنان خواهند گفت و خواهند نوشت و خواهند سرود و خواهند جنگید زیرا عشق به زحمتکشان و توده های دربند و رهایی آن ها از ستم، خون در رگ های آن هاست و با آن زنده هستند.

و این راز جاودانگی این انسان ها است.

عبداله باوی

سپتامبر ۲۰۱۴

کراسوس سردار رومی که از طبقه استثمارگر و برده دار و به اعتبار موقعیتش یکی از ثروتمندترین های دوران خود بوده و صدها برده داشته و دشمن خونخوار بردگان بود، تصمیم گرفت که با شکست دادن اسپارتاکوس، این رهبر بردگان شورشی که هزاران برده به او پیوسته بودند، ضمن حفظ شرایط خونبار نظام استثمار گرانه دوران خود، نام خویش را جاویدان کند. او با هزاران هزار سرباز به ارتش بردگان حمله کرد و بعد از شکست دادن آنان، هزاران نفر را به صلیب کشید. اما با گذشت بیش از دو هزار سال از این کشتار، توده ها نه تنها نام او را نمی دانند، بلکه بر عکس نام اسپارتاکوس را در حافظه تاریخی خود ثبت کرده، و در پیکار برای نان و آزادی از این قهرمان خود الهام می گیرند و این خود از جاودان شدن نام او، نقشی که در تاریخ ایفا کرد و احترام توده ها به وی حکایت می کند.

اکنون توده های جهان با امپریالیسم، این دشمن بس خطرناک تر و خون خوارتر روبرو هستند که در تمام جبهه ها علیه رنجبران عمل میکند، دشمنی که برای حفظ شرایط خونبار خود، جنگ های هولناک به راه می اندازد و نه تنها خانه ها بلکه شهرها و کشورها را ویران کرده و میلیون ها انسان را کشته و یا بی خانمان کرده و با کشتن آن ها به فقر، آن ها را به مرگ محکوم میکند. و ارتشی از قلم به دستانی که زندگی کثیف خود را مدیون این جنایات هستند هر روز و هر ساعت در مقام توجیه این جنایات برآمده و از "حقانیت" این جنایات نوشته و می نویسند. و ارتشی از متخصصین در خدمت آن نیز در پی این هستند که چگونه اسلحه های بسازند که به جای یک نفر، ده ها نفر، و به جای ده ها نفر هزاران نفر را در یک لحظه نابود کنند و یا چگونه سمی بسازند تا زمین های مزروعی را ویران کرده و برای سال ها غیرقابل کشت کنند و دیگر خدمتگزاران این نظم ضد خلقی که با تمام توان در پی خلق تئوری ها، کشف و اختراع راه ها و وسایلی هستند تا از پیشرفت تاریخ جلوگیری کرده تا چند لحظه ای به زندگی سراپا ننگین خود بیفزایند، و قاتلینی که آموزش می بینند که چگونه با وحشیانه ترین روش ها انسان ها را کشته و زن و کودکان را سر به نیست کنند، و چگونه "هنرمندانی" که در لجن زاری بنام "مدرنیسم" بورژوازی به دختران و زنان می آموزند که ظاهر هر زن همه چیز او و "سرمایه" اوست و زنان باید "جنس دوم" بمانند تا بورژواها از این طریق میلیاردها به ثروت خود بیفزایند، و دولتمردانی که هر

چریکهای فدائی خلق و

بختک حزب ... از صفحه ۲۰

ظریفی"، به وجود آمده و حرکت خود را به پیش می‌برد. مؤسس اصلی این گروه جدید که از آن با نام "گروه جنگل" یاد می‌شود، رفیق رزمنده کبیر، غفور گروه جنگل در سال‌های ۱۳۴۹-۱۳۴۸ در ارتباط با گروه احمدزاده قرار گرفت و از آنجا که تنوری تدوین شده انقلاب ایران توسط گروه احمدزاده مورد تأیید و پذیرش رفقای این گروه قرار گرفت، امکان همکاری‌های عملی بین دو گروه به وجود آمده و شرایط ادغام آن‌ها در هم و تشکیل چریکهای فدائی خلق حاصل گشت.

دلیل برجسته دیگر این است که پس از تشکیل چریکهای فدائی خلق و تداوم مبارزه آنها در دهه ۵۰، از اواخر سال ۱۳۵۳ نظراتی که رفیق جزنی در زندان مکتوب کرده بود، به درون این سازمان راه یافته و نقش ایفاء نمود. بر این اساس در اینجا لازم است اندکی روی "گروه جزنی" یا درست‌تر است گفته شود گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" در ارتباط با حزب توده، تأمل کنیم.

رفیق جزنی در کتاب " طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران" در بخش " از محاکمه ۱۴ نفر تا رستاخیز سیاهکل" در مورد گروه خودشان نوشته است، "موسسین گروه از اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده بودند که از سال ۱۳۳۴ به بعد فعالیت مستقل از حزب توده داشتند." واقعیت مطرح شده در اینجا از دو نظر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. اول این که این رفقا از سال ۱۳۳۴ به بعد دیگر به حزب توده تعلق نداشته و "توده‌ای" نبودند بلکه به مثابه انقلابیون فعال به طور مستقل علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه کرده و همانطور که تاریخ گواهی می‌دهد، آنها در این مبارزه تا لحظه شهادت شان پایدار و استوار باقی ماندند. ثانیاً، درست به خاطر این که این رفقا از همان دوره نو جوانی و آغاز جوانی خود در درون حزب توده تربیت سیاسی یافته بودند، حتی زمانی که سالها به مثابه مبارزین انقلابی مستقل از حزب توده فعالیت می‌کردند- آن طور که نوشته‌های رفیق جزنی در زندان مبین آن است- هنوز برخی از افکار حزب توده را با خود حمل می‌کردند. اتفاقاً درست به همین خاطر هم رفقای گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" هیچوقت نتوانستند ماهیت حزب توده را به درستی بشناسند؛ و همین هم موجب آن شده بود که آنها رابطه بین خود و عناصر "توده‌ای" را همواره حفظ کردند- که چگونگی دستگیری رفیق جزنی و رفقای همراهش نشانگر این واقعیت است. همانطور که گفته شد،

گروه‌های دهه چهل که اعضای آنها کار گروهی شان را در کنار زندگی عادی خود با رعایت پنهانکاری پیش می‌بردند، به طور عموم با یک خطر معین از طرف ساواک مواجه بودند. خطر آن بود که آن گروه‌ها یا با اولین اقدامات برای بیرون آمدن از خود و انجام یک کار مبارزاتی جدی در جامعه، به نحوی لو رفته و اعضای شان دستگیر می‌شدند و یا پلیس در میان آنها نفوذ پیدا می‌کرد و به شکلی دیگر مانع از فعالیت مؤثر آن گروه می‌گشت. "گروه سورکی، جزنی، ظریفی" نمونه بارزی برای به تصویر کشیدن چنین واقعیتی است. این گروه از دی ماه سال ۱۳۴۶ از سه جهت مورد حمله پلیس قرار گرفت. ابتدا رفقا جزنی و سورکی به هنگام تحویل گرفتن اسلحه از یکی از ظاهراً رفقای هم گروه خود، دستگیر شدند. آن به اصطلاح رفیق، ناصر آقایان نام داشت که از سال ۱۳۳۰ در درون حزب توده فعالیت می‌کرده و در سال ۱۳۴۵ وارد گروه این رفقا شده بود. در تقسیم بندی که رفیق جزنی از تشکیلات خودشان در کتاب طرح جامعه شناسی- در بخش "از محاکمه ۱۴ نفر تا رستاخیز سیاهکل" به دست می‌دهد، خاطرنشان می‌کند که ناصر آقایان " در قسمت دوم گروه سرشاخه بود" (قسمت "مخفی - سیاسی"). اما ناصر آقایان در واقع عضو ساواک بود که در گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" نفوذ کرده بود. قرار گرفتن رفقا سورکی و جزنی در دام پلیس با اسلحه‌ای که از ناصر آقایان تحویل گرفته بودند، از یک طرف مبین آن است که آن رفقا در صدد به دست آوردن سلاح برای انجام کاری مسلحانه بوده‌اند که خود نشانگر رادیکالیسم و برخورد انقلابی آنها بود؛ و از طرف دیگر این واقعیت را اثبات می‌کند که علیرغم رزمجوئی و رادیکالیسم آن رفقا، تشکیلات گروه "سورکی، جزنی، ظریفی" که پلیس در آن رخنه کرده بود، اساساً درشرایطی قرار نداشت که قادر به پیشبرد یک حرکت انقلابی مسلحانه بوده باشد. ضربه دوم و سوم در ارتباط گیری اعضایی از گروه مزبور باعناصر "توده‌ای" که با تشکیلات تهران حزب توده (یعنی همان تشکیلات پلیسی) در ارتباط بودند، به این گروه وارد شد. رفیق ظریفی با مراجعه به خانه یک فرد توده‌ای به نام واحدی پور که یکی از رهبران "تشکیلات تهران حزب توده" بود، در ارتباط با عباس شهریاری (عامل ساواک در رأس تشکیلات تهران حزب توده) قرار گرفت و دستگیر شد. رفقای دیگری از این گروه هم که پس از دستگیری‌های صورت گرفته، خود را در معرض خطر می‌دیدند و در صدد خروج از کشور بودند یعنی رفقا، مجد صفاری آشتیانی، علی اکبر صفائی فراهانی، سعید (مشعوف) کلانتری، مجد چوپان زاده و مجد مجید کیان زاد در ارتباط با تشکیلات تهران حزب توده قرار گرفتند که از آن بین دو تن اول موفق شدند از مرز بگذرند که بعداً به فلسطین رفتند و سه تن دیگر طعمه پلیس شده و به اسارت در آمدند.

اگر نوشته‌هایی که بعد از شهادت رفیق جزنی با نام وی منتشر شده‌اند را ملاک قرار دهیم، رفیق جزنی، حزب توده را از شروع فعالیت آن در سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۳۴، واقعاً حزب طبقه کارگر ایران تلقی می‌کرد. در کتاب طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران- قطع جیبی صفحه ۸۴، وی می‌نویسد: "حزب توده طی سالهای ۲۰ تا ۳۴ علیرغم انحراف‌ها و کمبودهایش، رهبری طبقه کارگر ایران و نمایندگی ایدئولوژی طبقه کارگر ایران را به عهده داشت." در همین کتاب در صفحه ۱۱۷ رفیق جزنی در مقابل نظری که ماهیت حزب توده را قبل از کودتا، خرده بورژوازی ارزیابی کرده بود، با این استدلال که " نقص عمده این تحلیل عدم توجه به زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی حزب توده و پروسه رشد آن و نادیده گرفتن علل انحراف رهبری حزب توده بود"، آن ارزیابی را رد می‌کند.

صرفنظر از این که ارزیابی مورد اشاره به چه کسانی تعلق داشت، آنچه در اینجا جلب توجه می‌کند رجوع دادن "علل انحراف رهبری حزب توده" به عوامل عینی‌ای چون "زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی" و نتیجه گیری از آن به نفع کارگری خواندن ماهیت حزب توده از طرف این رفیق می‌باشد. در صفحه ۵ آن کتاب نیز رفیق جزنی، "علل انحراف" رهبری را به این صورت توجیه می‌کند که: "در آغاز تشکیل حزب توده مهمترین کمبود، کم تجربگی رهبران و مؤسسان این حزب بود که خود ناشی از نداشتن گذشته مبارزاتی و فقدان جنبش‌های سیاسی طبقه کارگر و محدودیت محفل‌های مارکسیستی در دوره اختناق بود. این کمبودها پایه و اساس بسیاری از کج روی‌ها و کمبودهای دیگر است. اگر مؤسسان حزب توده در سال‌های قبل در جریان مبارزه پرورش یافته و در جریان عمل تصفیه شده و تجربه انقلابی آموخته بودند، اگر آنها در جریان مبارزه ویژگی‌های جامعه خود را به درستی می‌شناختند و اگر مقابلۀ دائمی با دشمن طبقاتی و استعمار به آنان شخصیت انقلابی بخشیده بود، از همان آغاز می‌توانستند علیرغم عوامل خارجی یک خط مشی صحیح در پیش

سیاست‌ها در دهه چهل، از نظر رفیق جزئی کاملاً محکوم بود و مورد تقبیح قرار داشت، با این حال، همانطور که در نوشته‌های مختلف این رفیق در زندان روشن است، او هنوز علیرغم سلطه رویونیسم بر حزب کمونیست شوروی و سیاست‌های ضد مردمی دولت آن کشور، دولت حاکم بر شوروی را، یک دولت سوسیالیستی می‌نامید. مثلاً در "جمعندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران" او در بررسی "تضاد کشورهای سوسیالیستی با هم" در سال ۱۳۵۳ یعنی زمان نوشته شدن کتاب مذکور، از "کشورهای سوسیالیستی" شوروی و چین نام برده و مطرح می‌کند: "بنابراین اولین زمینه تضاد بین کشورهای سوسیالیستی، تفاوت شرایط ساختمان سوسیالیسم، تفاوت موقعیت جهانی و منطقه‌ای این کشورها و نقش‌های متفاوت آنها در جهان است.... در حالی که شوروی با شرایط اجتماعی و اقتصادی خود مکانیزه کردن هر چه بیشتر صنایع و کشاورزی را دنبال می‌کند و مجتمع‌های عظیم صنعتی، پروژه‌های غول آسای صنعتی یا کشاورزی اجرا می‌کند، چین با اضافه نیروی کار انسانی به مقیاس میلیاردها ساعت در سال روبروست و می‌خواهد مسیر خاص خود را در ساختمان سوسیالیسم بیپیماید....". همانطور که ملاحظه می‌شود در اینجا نیز رفیق جزئی علیرغم رویونیسم افشاء شده دولت شوروی و علیرغم این که خود کاملاً علیه سیاست‌های خارجی شوروی موضع داشت، ولی باز دولت آن کشور و همین طور دولت چین را سوسیالیستی خوانده و تصور می‌کرد که مسئولان مربوطه، دست اندر کار ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین می‌باشند.

با مشخصات و مختصات که رفیق جزئی از گروه خودشان به دست می‌دهد- که البته باید تلاش‌های صادقانه رفقای انقلابی این گروه جهت انجام مبارزه مسلحانه در آن سالها مورد تأکید قرار گیرد، می‌بینیم که این گروه یا چنان مشخصاتی، در سال ۱۳۴۶ در اثر یورش ساواک به آن از فعالیت باز ماند و نتوانست به مثابه یک گروه به حرکت خود ادامه دهد. (۶)

(ادامه دارد)

زیر نویس ۵:

بعد از قیام بهمن ۵۷ نوشته‌هایی با نام رفیق جزئی به طور وسیع در جنبش پخش شد که یکی از آنها "تر گروه جزئی" نام داشت که در زیر آن از طرف انتشار دهندگان نوشته شده بود: "تنظیم شده در پائیز سال ۱۳۴۶". صرفنظر از این که آن تاریخ واقعی بود یا نه و جزوه مزبور در واقعیت امر در چه تاریخی نوشته شده بود، در دهه چهل نیروهای جنبش از وجود چنان نوشته‌ای مطلع نبوده و آن را نخوانده بودند. در هر حال، در آن جزوه، گرایش به

در صفحه ۱۲

خارج از کشوری شد... این دگرگونی عمده موجب شد که جنبش طبقه کارگر از آن پس یکپارچگی خود را از دست بدهد و جای پیشاهنگ طبقه، یعنی سازمانی که از عناصر پیشرو طبقه کارگر و دیگر عناصر پیشرو که ایدئولوژی طبقه کارگر را پذیرفته‌اند به وجود آمده و با توده ارتباط داشته و آن‌ها را رهبری کند، در جامعه ما تا به امروز خالی بماند". در حالی که معیار سنجش ماهیت یک نیروی سیاسی در درجه اول باید بر اساس پراتیک آن نیرو باشد. یک حزب طبقه کارگر لزوماً باید رزم خود را برای تحقق آرمانهای طبقه کارگر سازمان داده، از منافع آنی و آتی این طبقه دفاع نموده و قدم‌های عملی برای تسخیر قدرت سیاسی به نفع طبقه کارگر بر دارد تا چنان عنوانی به آن تعلق گیرد. از این طریق هم می‌توان متوجه شد که پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر از طرف آن نیرو تا چه حد واقعی و جدی است- نه این که چون خود چنان ادعائی دارد و به هر دلیلی توده‌ای هم پشت سر او قرار گرفته، می‌توان به آن "نقش پیشاهنگ" طبقه کارگر را داد! این رفیق در کتابی که در بالا از آن نام برده شد، در صفحه ۲۰۲، در معرفی گروه خودشان می‌نویسد: "سیاست گروه در قبال حزب توده مبتنی بر به رسمیت شناختن این حزب به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود و انحراف‌ها و اشتباه‌های این حزب و رهبری آن طی حیات سیاسی‌اش مورد انتقاد قرار می‌گرفته است. معذالک این شناخت به این معنی نبود که به جای مبارزه با دشمن، مبارزه با رهبری حزب توده در برنامه کار گروه قرار بگیرد." و با چنین موضعی تأکید می‌کند که: "در دادگاه گروه از کشیده شدن به موضع گیری ایدئولوژیک نسبت به چین یا به شوروی و حزب توده آگاهانه خودداری کرد". اگر به مفهوم این جملات توجه کنیم می‌بینیم که رفقای گروه "سورکی، جزئی، ظریفی"، حتی در نیمه دوم دهه چهل، علیرغم همه مواضع ارتجاعی این به اصطلاح حزب، قادر به تشخیص ماهیت آن نبودند؛ و حزب توده را "پیشاهنگ طبقه کارگر" که البته اپورتونیسم بر آن حاکم شده ارزیابی می‌کردند- گویی که حزب توده یک حزب مارکسیست-لنینیست بوده که دچار انحراف شده بود. در نوشته‌های رفیق جزئی در سال ۱۳۵۳ نیز چنین موضعی را می‌توان مشاهده کرد. مثلاً در کتاب "نبرد با دیکتاتوری" در صفحه ۸۸ (از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق- شهرپور ماه ۱۳۵۷)، رفیق جزئی نظر و موضع خود در مورد حزب توده را این گونه بیان می‌کند: "حزب توده به مثابه مهم ترین پروسه مارکسیستی در تاریخ جنبش رهایی بخش ایران طی یک دوره دوازده تا چهارده ساله نقش و مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را به عهده داشت".

در مورد موضع گیری نسبت به شوروی هم هر چند دنباله روی حزب توده از سیاست‌های شوروی در ایران و خود آن

گیرند. این کمبود که خود ناشی از رشد نیافتگی طبقه کارگر و بی تحرکی روشنفکران انقلابی بود، پایه و اساس تحلیلی است که از خصوصیات رهبری حزب توده به عمل می‌آید" (تأکیدها از نویسنده این سطور است) و دیگر نمی‌گوید که وقتی "اگر"ها به واقعیت نبیوسته و آن رهبران فاقد چنان خصوصیتی بودند به چه دلیل باید آنها را پیشاهنگان طبقه کارگر ایران نامید؟! همچنین اگر "زمینه‌های اجتماعی و موقعیت تاریخی"، "رشد نیافتگی طبقه کارگر و بی تحرکی روشنفکران انقلابی" در ایران طوری بوده که فقط می‌توانسته است جریانی چون حزب توده (یک جریان خرده بورژوازی) به وجود آورد، باز به چه دلیل آن موجود را باید حزب طبقه کارگر ایران نامید؟! آخر حزب طبقه کارگر بودن به خصوصیتی نیاز دارد که حزب توده هیچگاه از آن بهره مند نبوده است! - که اتفاقاً خود رفیق جزئی هم به فقدان چنین خصوصیتی در این حزب اذعان دارد.

اما، در این برخورد دو موضوع با برجستگی جلب توجه می‌کند. یکی، توجیه کاری شدیداً غیر علمی رفیق جزئی در مورد برخوردها و رفتارهای حزب توده و رهبران آن در دوره ذکر شده می‌باشد که متأسفانه عیناً به همان صورتی است که خود "توده‌ای"ها عنوان می‌کنند. به این صورت که همه برخوردها و رفتارهای زشت و خیانت آمیز حزب توده را به گردن شرایط عینی (عقب ماندگی جامعه ایران و "رشد نیافتگی طبقه کارگر" و غیره) می‌اندازند در عین حال که حزب توده را هم همچنان حزب طبقه کارگر می‌خوانند. موضوع دیگر در برخورد رفیق جزئی نسبت به حزب توده، معیاری است که او برای سنجش یک حزب طبقه کارگر یا به طور کلی یک نیروی سیاسی مدعی پیشاهنگی طبقه کارگر، به دست می‌دهد. از نظر او همین که یک نیروی سیاسی خود را مارکسیست نامید و به ظاهر از پذیرش ایدئولوژی طبقه کارگر دم زد، همین که به هر دلیلی توانست با کارگران و دیگر توده‌های مردم ارتباط برقرار کند، آن نیرو را می‌توان پیشاهنگ طبقه کارگر خواند و یا به عبارت خود رفیق جزئی، "نقش پیشاهنگ" برای او قابل شد- حتی اگر به گونه‌ای که خود وی در مورد حزب توده می‌گوید "حتی در آخرین مرحله تکاملش فاقد خصوصیات یک حزب انقلابی مارکسیست-لنینیستی" باشد! حقیقت این است که معیار فوق‌الذکر، معیاری به غایت نادرست برای تشخیص ماهیت یک حزب یا یک گروه و سازمان سیاسی مدعی مارکسیست-لنینیست است که باعث گمراهی و حتی برخوردهای غیر انقلابی می‌گردد. خود رفیق جزئی درست با همین معیار، حزب توده را حزب طبقه کارگر ایران می‌نامید. مثلاً او می‌نویسد: "ضربات رژیم طی سالهای ۳۴-۳۲ تشکیلات این حزب را در هم شکست.... از آن پس حزب توده تبدیل به یک سازمان اساساً

از میان نیروهائی که در دهه چهل با هر چشم اندازی، برای آغاز مبارزه مسلحانه در ایران تلاش کردند، "گروه سورکی، جزئی، ظرفی" با این که حتی درک حسی خود را هم از ضرورت مبارزه مسلحانه مکتوب و تئوریزه نکرده بود، (۵) به دلایلی از برجستگی برخوردار است. یک دلیل مهم این است که "گروه جنگل" که یکی از گروه‌های تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق بود، اندیشه تدارک عملی برای انجام مبارزه مسلحانه و همچنین برخی از تجارب ارزشمند خود را مدیون این گروه می‌باشد. مؤسسين و اعضای اصلی گروه "سورکی، جزئی، ظرفی" اگر چه در اواخر سال ۴۶ دستگیر شدند، و اگر چه این گروه خود هیچوقت قادر به انجام عمل مسلحانه‌ای نشد، ولی **رفقائی چون غفور حسن پور و حمید اشرف که خود به مثابه سمپات‌های مجد مجید کیان زاد به تازگی یعنی در اوایل سال ۱۳۴۶ در ارتباط با گروه "سورکی، جزئی، ظرفی" قرار گرفته بودند و همچنین رفقائی چون اسکندر صادقی نژاد که با رفقای باقیمانده از آن گروه در سال ۱۳۴۷ وارد یک رابطه سیاسی شدند، موفق به تشکیل گروه جدیدی گردیدند که اساساً برای تحقق همان اندیشه مطرح در مورد انجام مبارزه مسلحانه در گروه "سورکی، جزئی،**

در صفحه ۱۸

را بخوانید و ما را در توزیع آن یاری کنید.

ENGLAND

<http://www.ashrafdehghani.com>

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با جریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!